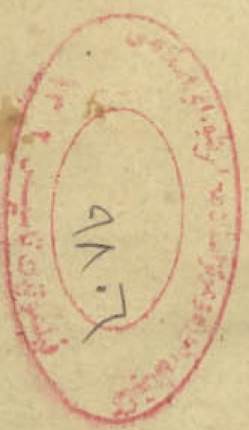




خطی «فهرست شده»

۶۰۷۶

۲۵۰۰۲	
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب عمیات پزشکی	
مؤلف	
موضوع	
شماره دفتر	۲۹۹۵۲
	۱۱۲۴۴
	۹۸-۵



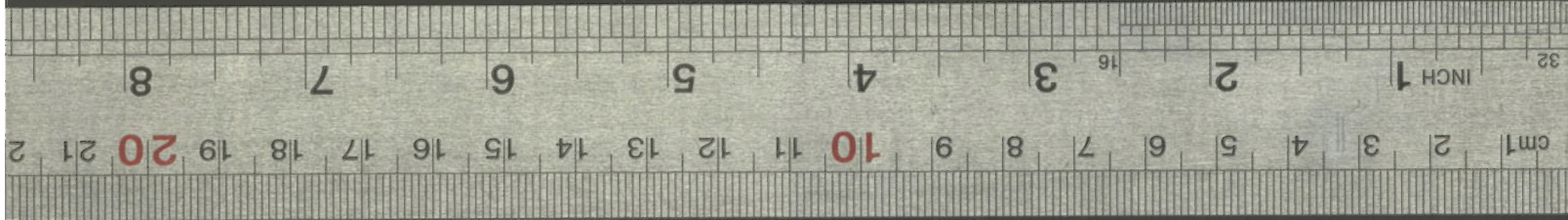
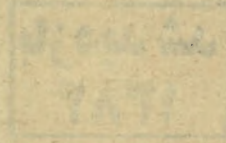
۹۸.۷

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۹۰ - ۲۳

۲۱

در این فصلی





بسم الله الرحمن الرحيم نستعين

معین حضرت مسیح الفصیل الکالات شرف لادیه

التعلین مولانا میر فتح الله

باسمک الالبه ایام صلاح

بنام آنکه از تائید و ترکیب معانی جبهانرا و ادب
کتابیه از معانی نام اما شده از ناشکی و هم معانی
بین نامیت عالم باقی او است که التوحید لایق الاضافه
نیاید و بدو تشبیه و تنبیل و بعد از نیاز و یافت کمال
بخصیص آن شه قهر افلاک که تاج او است از تخیص لایق
و عاهه به اسم مکرّم علیه و آله و سلم و سلم علیه
معروض آنکه همت خیر چنان بنام خدا کند راجد معانی بود که ذره میا
از بر توالت اقباب سپهر کرمیت و کمال شیرا و عظمی و کمال

عمده لایق صانع قران کایا بایا حایا لشیر قیاض خانیان
شاه در زمین بوسی شاه سپند یکسند ری به که بر خاک ره
چوبه شکرا و ری اعلی اعلی سپهر و شه انجمن و نهش
شاه فانوسی بود و نیامد به **بسم الله** در کتاب وصف آن شریف
ایام را صد هزار اقباب پیش از غروب و پیری **بها نجان** روی
ان در محنت و آخر دل آسودن و از ان شاد و دل از حال آن
جان پروری **بسم الله** از ان حدیث عالی موده که شریف
در کاش چون کرده آنجسم چاکری **طلال** سپهر و یمان نظری پوی
از نشان فعل شب بیزش که جولانگری **سلفیه** کرده مهر و ماه خالیا
طلب **بسم الله** که در چنان بماند و در سن بری و معدنه خوش
دل چو مهر و ماه بر خاک برش غایت رحمت بود با مهر و با مهر
علی العالمین مهر چارش شهنی جانب دل بر نهاده در دو وید و
یایش چون بگری آنکه ایم شریف عظیم نشان فیض الکاش حوریه

القباب صمد از شرفش تیری خدیو
و به القاب سپهر و نهش
ری نیمه سپهر کرده
نظر به سپهر و نهش
در کاش

کتابخانه مجلس شورای ملی
تبریز
کتابخانه مجلس شورای ملی
تبریز
کتابخانه مجلس شورای ملی
تبریز

المفتي كافر بالاسم

ان خط طیف و فوف و کمال
از طرف ان خط طیف
برخاسته از طرف خط طیف

منه

فصل فی بیان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

Handwritten text in red and black ink, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive script, possibly Persian or Arabic. The red ink is used for headings or emphasis, while the black ink is used for the main body of text. The page is aged and shows signs of wear, including discoloration and some staining.

در این روز
در این روز
در این روز

الیوم روی در آیت میخواند زمر و ده و شش زان شب خوشی که
سایه رخ پرالدین سیرخان بابا شفیع روی پوی آن در است چنانچه
استانسم و هم امیر و چون اکثر معیات این محضر را نظریا
جانی بنامی مطهر فیض آلی که فرموده دان تصریح بنام اصرار خلاف
و انبیه زبان فرومایا ادا می نماید خود با کسپه و وارسته
شبه لامکان لایسته از سیر شرف التفات یافته بود و قابل این بطریقی
تبع از فیض قیامی خانه بدیع نگار غراپ آثار اخضر درین فن مستوفیه
در بیان قواعد نیز بارده شرف متابعت آنحضرت اعمال معانی را بر جا
قیمتیهایی و تحسینی و تحسینی و ندیگی که در بعضی از رسایل آن جامع التحاقی
ترتیب یافته ایراد نمود از اقلام مذکور تحسینی است که بان تحسین
و تحسینی که حرف حاصله بواسطه آن ترتیب و تحسینی که به
از دو قسم سابق کرد و بر طایفه تعریفات اقامت ملائکه که بطریق مشهور
بعضی از حیثیت جامعیت و باعیت منافقه نیست و چون مراد از این صریح

در این روز
در این روز
در این روز

بود در احضار بیان قواعد کوشیده شرح آن نایب نمید و اعمال این قسم
بجبت وجود اسپم از امور ضروری است و اعمال ندیگی که از جمله امور
ضروری نیست که حرف اسپم بیان اصلاح می پذیرد بحسب ابوری که
در محل آن خواهد شد اعمال قلمی چهار است امتداد تحسین و تحسین
امتداد عبارت است از اشارت کردن به بعضی از برای لفظ بجهت تصرف در
بوجی از وجه چنانچه عباراتی که فی الحکمه دالاتی داشته باشد بر تبدیل و وسطی
چون سپهر و قیام و دل و مرکز و غایت از این آید حرفی ازاده نمایند
در اسپم چهار کردی شش و شش یا شش یا از اسپاچی سپهر و پادشاهی یا از
و چنانکه در اسپم پس غایت اوج نباشد خورشید سپاه آخر از کوشش
انترخ ز سپاه نباده پوشیده نمائند که بواسطه تبدیل ال که خورشید است
پاخورشید یا حاصل شده که متضمن حصول بعضی از اسپم مذکور است و چنانچه
در اسپم مزید وقت پستی که که از علوان رخ زخمی اری برنجی سر زان
و چنانکه در اسپم شاه بر بودند و نمیشین ز کم پسته و زجهت یک که در این

در این روز
در این روز
در این روز

در این روز
در این روز
در این روز

آن مرد و بهر کی شده و گیرد در یک روز موافقت دل پسته
 و چنانکه در **ایسم** آشوب که از اهل نظر دل بر بود و دی و ی
 کرد و خندان باز نمود و شاید که این عبارات با عمل معانی حصول بخند
 چنانکه در **ایسم** که خون لم خشم تر شد و چاره ولی پرازد
 و چنانکه در **ایسم** و سی آشوب نغمه چهره ری نغمه نهمان بوبر
 کشته بی سپا که کان و تیرن مایه کاه از موی دیم و ندیده اسپ
 پوشیده نمائند که از کلمه پا چون کمان که مراد از ان صیت کشیده شود
 و نیز که کفایت از لغت انداخته شود لفظ میر که و سپید است و است با
 ماند چنانکه در **ایسم** و **وین** چنان کشاد و خشم شانه پیل موش که زیز
 تمامی نهفته شد و ریش پوشیده نمائند که اشارت شده با سقاط و ریش
 لفظ شد و ریش که زیر لفظ عبارت از انیت و چنانکه در **ایسم** و **خیم**
 جزین که دو از ان وی کوپست خواهد که کنی نامه فرستد بر دوت
 کور و زنجیت هم خوش چنان آخر سپهر نمل جانب همه خاک در است

دیخدا

و چنانکه در **ایسم** از لب خود وعده فرمایک سخن ای آفتاب
 دل من آرزوی دین کنان لعل ناب و چنانکه در **ایسم** آن سرچین
 ز عاشق شیشه حال با طرف چنان خود و خندان پاشه حال و خندان
 در **ایسم** دل با بود که آب و فدا و پند تاجان خود از دل شمشاد
 کلمه تاجان ترکیب یافته که ماده **ایسم** ستاد از انیت و چنانکه در
ایسم ای عدل تو نقد شرع را داده رواج خاصان جهان فضا
 محتاج بر خاک و رت ز چوب در بان شامان شیانید شکستیکه
 پروانچ و چنانکه در **ایسم** طالب نور از ان وی آفتاب مدام کطلب
 ماه و باش تمام و چنانکه در **ایسم** قاسم خواهد عاشق ارگشت
 نجات دل چشم و زلف دلدار و چنانکه در **ایسم** سلام بر یاقوت و خشت
 کشیدم ناله پیوسته ننود و پیرو چون لاله و چنانکه در **ایسم** دل خور
 دل شکسته نالعت و آرام گشت جان بجز و ستمت یار غمی
 آخر دلدار غیاز تو گرشن سپهر ما و قدرت و چنانکه در **ایسم** خرم

و چنانکه در **ایسم** از لب خود وعده فرمایک سخن ای آفتاب
 دل من آرزوی دین کنان لعل ناب و چنانکه در **ایسم** آن سرچین
 ز عاشق شیشه حال با طرف چنان خود و خندان پاشه حال و خندان
 در **ایسم** دل با بود که آب و فدا و پند تاجان خود از دل شمشاد
 کلمه تاجان ترکیب یافته که ماده **ایسم** ستاد از انیت و چنانکه در
ایسم ای عدل تو نقد شرع را داده رواج خاصان جهان فضا
 محتاج بر خاک و رت ز چوب در بان شامان شیانید شکستیکه
 پروانچ و چنانکه در **ایسم** طالب نور از ان وی آفتاب مدام کطلب
 ماه و باش تمام و چنانکه در **ایسم** قاسم خواهد عاشق ارگشت
 نجات دل چشم و زلف دلدار و چنانکه در **ایسم** سلام بر یاقوت و خشت
 کشیدم ناله پیوسته ننود و پیرو چون لاله و چنانکه در **ایسم** دل خور
 دل شکسته نالعت و آرام گشت جان بجز و ستمت یار غمی
 آخر دلدار غیاز تو گرشن سپهر ما و قدرت و چنانکه در **ایسم** خرم

و چنانکه در **ایسم** از لب خود وعده فرمایک سخن ای آفتاب
 دل من آرزوی دین کنان لعل ناب و چنانکه در **ایسم** آن سرچین
 ز عاشق شیشه حال با طرف چنان خود و خندان پاشه حال و خندان
 در **ایسم** دل با بود که آب و فدا و پند تاجان خود از دل شمشاد
 کلمه تاجان ترکیب یافته که ماده **ایسم** ستاد از انیت و چنانکه در
ایسم ای عدل تو نقد شرع را داده رواج خاصان جهان فضا
 محتاج بر خاک و رت ز چوب در بان شامان شیانید شکستیکه
 پروانچ و چنانکه در **ایسم** طالب نور از ان وی آفتاب مدام کطلب
 ماه و باش تمام و چنانکه در **ایسم** قاسم خواهد عاشق ارگشت
 نجات دل چشم و زلف دلدار و چنانکه در **ایسم** سلام بر یاقوت و خشت
 کشیدم ناله پیوسته ننود و پیرو چون لاله و چنانکه در **ایسم** دل خور
 دل شکسته نالعت و آرام گشت جان بجز و ستمت یار غمی
 آخر دلدار غیاز تو گرشن سپهر ما و قدرت و چنانکه در **ایسم** خرم

مکتبہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in red ink, likely a signature or a decorative flourish, located at the bottom of the page.

مجلس

Handwritten text in Persian script, likely a signature or a note, enclosed in a red circular border.

شیرین

دو اوست که در میان علم است
دو اوست که در میان علم است
دو اوست که در میان علم است
دو اوست که در میان علم است

کتابخانه فیضیائی کتب و اسناد خطی
راکاه خیابان آریه سبزی
قزوین - ایران

یا کمال الدین کمال الدین کمال الدین

مجلس

حرفی بذكر مرتبه آن باشد در عدد حروف لفظی چون ثانی و ثالث و غیره
چنانکه در اسپم **و حید** جهان پسر گرم یار و نیرش شاید که بر چای علیات
خود پیغزاید و چنانکه در اسپم **سینی** در حدیث آنی که ثانی میست گفته اند
مغر عی عبارات فصیح گفته اند و لفظ گوشه و جانب و پسوی طرف
آن گویند و اول یا آخر خواهند چنانکه در اسپم **آدم** ای فلان خسته گشت
قیمت خویش **میر** سپید جانب مانا و گویان کم و بیش و چنانکه در اسپم
برو چشم اشوخ میر کش یک دم زینهای ترکانه و لعلهای عالم پوشید
مانند که کلمه پوختنایت حصول یافته چنانکه در اسپم **طاهر** از لعل صاعقه
برزد و دراز گوشه خمار عکس آن وی نمود و چنانکه در اسپم **سبحی** پنهان زیر
شیر تک جان فزانه **میر** پسوی مهربان بود و کپسوی شکست و لبها و گوشها
و طنین لفظی اراده نمائید چنانکه در اسپم **میر جان** چو پای آتش می برزد و
بی هر جانب خود را بپوزد و چنانکه در اسپم **شاه** هر که حسرت می نشوید
تا بلبهار پستاند لبها سوخت و الفانطی که فی الجمله دلالت بر جاحش و آشفته

چون جامه و پوست و غیر آن ذکر کنند و مجموع اول و آخر خوانند چنانکه در
ایم **نوی** ای قدوس پر و چین لجوی **ش** میر تقی میر لطافت و نیکویی
از رشته جان و خدایت ازل **ش** بر قد تو جامه کنونی **ش** کوی **ش** و خدایت
در این **خج** چو قد خویش از جامهای نو پیارید **ش** خوش آید بر قد و جامه
کاشن نماید **ش** و چنانکه در ایم **یوسف** وادی غمت که جان فرید در
راهبست که ترک خویش باید در وی **ش** در دشت و سپر و بار که چون
میرنگ و پوست چو دایه در وی **ش** و شایده که دله او و اسطفا
و نظایران ذکر کنند و مجموع مابین **الطریقین** را و ده نمایند چنانکه در ایم **امام**
همام ز رفت بارگاه حضرت دست **ش** حیرم کعبه دان **ش** حش **ش** عالم **ش** و
بد راسن کوی **ش** همه دلهای خود را ز پی **ش** و چنانکه در ایم **خليفة**
جای خود زلف تو میخوانند دلهای **ش** کوشه **ش** و مان **ش** و لفت **ش** را چو مایان **ش**
و شاید که این الفاظ تبرکب حاصل شده باشد چنانکه در ایم **شهرار**
به ز راه که وضو **ش** نیست **ش** کرد از آینه ادر **ش** کاش **ش** صاف **ش** **ش**

تبرکات

A red ink stamp or seal, possibly a library or ownership mark, located in the bottom right corner of the page. It features stylized, calligraphic characters in red ink.

Handwritten text in red ink, likely a signature or title, located below the main text block.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وہی ہے جس نے اسے پیدا کیا

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, with a red stamp or mark below it.

۱۹

و لفظ جادو و جادوگر

از دست خود را بر این کتاب

卷之四

انڈیئم عمر مراد پیدائش کا نام

Handwritten text in red ink, likely a signature or date, located at the bottom right of the page.

نور

10

مانا سازد و دل و سوا پس طهارت پاکش ماده بعضی از این لفظ احاطت
 که بواسطه ترکیب و اسطفا مقصود و محمول پوشیده و مغرکونید و مایه
 خواهند چنانکه در اسپم **م** فرود را بر عرویت یارب چو پسته بند
 مغرقت از میانش خود را کشاید پسته بند و شاید که تعین حرف با حواله
 آن باشد و آن بطریق متعدده می تواند بود و بعضی از انواع آن درین
 ظهور می باشد چنانکه در اسپم **ک** **م** آن چه در ذلالت او را با یکدیگر
 از کشیدن شده پوشیده و پنهان نموده و چنانکه در اسپم **ن** در اول
 طلعت آن سیمه کشید پاک غیر خود پاک می خوانند و چنانکه در
 رو کرده خستینانی کوشت **ا** آخر تمام جبرم پاکت از
 پوشیده نمائند که از عبارت با حرم پاکت لفظ با حرکت حصول یافته
 و چنانکه در اسپم **ل** باز کل در حین بیان پده از عارض شود آنچه در ظاهر
 می اندیخیزی نمود و در لفظ کل را آنچه تعقیف در آن جاریست و حرف
 رست که از آن زاراده شده و چنانکه در اسپم **ق** سر که دند بود

و بعضی از این لفظ احاطت
 که بواسطه ترکیب و اسطفا مقصود و محمول پوشیده و مغرکونید و مایه
 خواهند چنانکه در اسپم م فرود را بر عرویت یارب چو پسته بند
 مغرقت از میانش خود را کشاید پسته بند و شاید که تعین حرف با حواله
 آن باشد و آن بطریق متعدده می تواند بود و بعضی از انواع آن درین
 ظهور می باشد چنانکه در اسپم ک م آن چه در ذلالت او را با یکدیگر
 از کشیدن شده پوشیده و پنهان نموده و چنانکه در اسپم ن در اول
 طلعت آن سیمه کشید پاک غیر خود پاک می خوانند و چنانکه در
 رو کرده خستینانی کوشت ا آخر تمام جبرم پاکت از
 پوشیده نمائند که از عبارت با حرم پاکت لفظ با حرکت حصول یافته
 و چنانکه در اسپم ل باز کل در حین بیان پده از عارض شود آنچه در ظاهر
 می اندیخیزی نمود و در لفظ کل را آنچه تعقیف در آن جاریست و حرف
 رست که از آن زاراده شده و چنانکه در اسپم ق سر که دند بود

از این لفظ احاطت
 که بواسطه ترکیب و اسطفا مقصود و محمول پوشیده و مغرکونید و مایه
 خواهند چنانکه در اسپم م فرود را بر عرویت یارب چو پسته بند
 مغرقت از میانش خود را کشاید پسته بند و شاید که تعین حرف با حواله
 آن باشد و آن بطریق متعدده می تواند بود و بعضی از انواع آن درین
 ظهور می باشد چنانکه در اسپم ک م آن چه در ذلالت او را با یکدیگر
 از کشیدن شده پوشیده و پنهان نموده و چنانکه در اسپم ن در اول
 طلعت آن سیمه کشید پاک غیر خود پاک می خوانند و چنانکه در
 رو کرده خستینانی کوشت ا آخر تمام جبرم پاکت از
 پوشیده نمائند که از عبارت با حرم پاکت لفظ با حرکت حصول یافته
 و چنانکه در اسپم ل باز کل در حین بیان پده از عارض شود آنچه در ظاهر
 می اندیخیزی نمود و در لفظ کل را آنچه تعقیف در آن جاریست و حرف
 رست که از آن زاراده شده و چنانکه در اسپم ق سر که دند بود

پس

و بعضی از این لفظ احاطت
 که بواسطه ترکیب و اسطفا مقصود و محمول پوشیده و مغرکونید و مایه
 خواهند چنانکه در اسپم م فرود را بر عرویت یارب چو پسته بند
 مغرقت از میانش خود را کشاید پسته بند و شاید که تعین حرف با حواله
 آن باشد و آن بطریق متعدده می تواند بود و بعضی از انواع آن درین
 ظهور می باشد چنانکه در اسپم ک م آن چه در ذلالت او را با یکدیگر
 از کشیدن شده پوشیده و پنهان نموده و چنانکه در اسپم ن در اول
 طلعت آن سیمه کشید پاک غیر خود پاک می خوانند و چنانکه در
 رو کرده خستینانی کوشت ا آخر تمام جبرم پاکت از
 پوشیده نمائند که از عبارت با حرم پاکت لفظ با حرکت حصول یافته
 و چنانکه در اسپم ل باز کل در حین بیان پده از عارض شود آنچه در ظاهر
 می اندیخیزی نمود و در لفظ کل را آنچه تعقیف در آن جاریست و حرف
 رست که از آن زاراده شده و چنانکه در اسپم ق سر که دند بود

بست شکر آن و چشم می و چنانکه در اسپم **ش** خال نو بر رخ فرو
 حوریزا در حال نومیدان خالش بدل باشد و لفظ نومیدان ترکیب
 و چنانکه در اسپم **ح** سیر کرده آن یار و کرید زار از زجر و میس
 آن دیار و چنانکه در اسپم **ن** کو سر زرقب بد که جوید و پست
 این شیوه در آیین محبت نه گوشت که سر چه بود زویده چید داریم
 ازیم زکو سر آنچه زین پده او پست و چنانکه در اسپم **ز** ازیم
 اگر است از چشم پریم که در میان ریش آن شود کم و چنانکه
 در اسپم **چ** چو کو سر از مخالف و زینسان در روح عقیقت افزای
 جان و چنانکه در اسپم **ف** دی مجلس یار حسن کلزاری بود با خاصش
 رخساری بود ما را بدل شیشه نهان ز خواص حرفی میانه کنده
 بود پوشیده نمائند که لفظ کج ترکیب یافته که بواسطه آن اشارت
 شده با سقاط حرف صا که پانصد سیر صا و مشابیه است بکجه و چنان
 درین دو اسپم که ازین تمام اسپ شرح می باشد **لا** چون توان علم

و بعضی از این لفظ احاطت
 که بواسطه ترکیب و اسطفا مقصود و محمول پوشیده و مغرکونید و مایه
 خواهند چنانکه در اسپم م فرود را بر عرویت یارب چو پسته بند
 مغرقت از میانش خود را کشاید پسته بند و شاید که تعین حرف با حواله
 آن باشد و آن بطریق متعدده می تواند بود و بعضی از انواع آن درین
 ظهور می باشد چنانکه در اسپم ک م آن چه در ذلالت او را با یکدیگر
 از کشیدن شده پوشیده و پنهان نموده و چنانکه در اسپم ن در اول
 طلعت آن سیمه کشید پاک غیر خود پاک می خوانند و چنانکه در
 رو کرده خستینانی کوشت ا آخر تمام جبرم پاکت از
 پوشیده نمائند که از عبارت با حرم پاکت لفظ با حرکت حصول یافته
 و چنانکه در اسپم ل باز کل در حین بیان پده از عارض شود آنچه در ظاهر
 می اندیخیزی نمود و در لفظ کل را آنچه تعقیف در آن جاریست و حرف
 رست که از آن زاراده شده و چنانکه در اسپم ق سر که دند بود

بدوست کشتن مردم شریک در پست کشتن کم کشتن حال دل خوش
 چو زبان می آری خوش نیست بلند پست در کشتن و چنانکه
 اسپم عطایی آفتاب رویت از نسیم کم در پیشی اثر طالع یا سعد
 اگر میری و چنانکه در اسپم آب بهر در از ریخته گوهر کربش صفت
 ماکه یان بندی کشته فاش و چنانکه در اسپم علی مرتازده کلی که
 در هزار باشد و رتی زو شتر خوبی از عالم جان رسیده خور
 آنرا که بود نشانه شکل نکاز و چنانکه در اسپم زاده اشاک من دانه
 بی قرار دیده بر رخ چون شبی پیاره و نباله و چنانکه در اسپم
 عشق که عقل از تو معده و م شود و کی زاهد را سپر تو معلوم شود و باید
 آب چون موم شود و ریزی کشتن از حال تو مفوم شود و چنانکه
 اسپم صادق بزخم و دانه شاد آریسته دل خسته ز قصر و نه پاشیده و پشته
 و شاید که تعیین حرفی باعتبار خرج آن باشد چنانکه در اسپم پاتی که کجی
 دل میکنی داد و شتم ز لب لعل می کنی او در حرف گویم ریش مجلس

این شعر در وصف دوستی است
 و در بیان آنکه دوستی
 چه نعمتی است و چنانکه
 در این شعر بیان شده است
 و در بیان آنکه دوستی
 چه نعمتی است و چنانکه
 در این شعر بیان شده است

خواهد دل میکنی مرتکین داد و تو اندک که بطریق ابهام بعضی از حروف
 لفظی اراده نمایند که تعیین او بقرینه اسپم باشد و شاید که حصول
 این طریق بواسطه تحقیر و ترکیب بود چنانکه در اسپم هر که
 صبا بهر دل بی آرام از نسیم بکشد به آن خم زلف تمام خیزی
 ز تمام زلف سخی زیر آکان دام بلباست بی سکن نبود دام و چنانکه
 اسپم بهار دل را بهو پس غلب آن ترک خطاپست از جانب دوست
 چن ابرو زیباست از جانب دوست چهارم دوست و از عباد
 چن ابرو زی که تحویل حصول یافت لفظی خیزی اراده و شری لفظ
 چهار خیزی حرف بابت چنانکه در اسپم لقمان مومن پست چشم چشمه بی
 روشنی می سپارد رخ بمن نمای تا نیمه در آن بسج ضیا و چنانکه در اسپم
 رنگ یاق تلی دل این بقرار اندک و سپار ز نسیم نام یار
 و چنانکه در اسپم بدیع ماه نوبی خم ابروی تو هم رسد نمود
 در شب عید دو تا بود که دیدار نمود و چنانکه در اسپم کمدیق

این شعر در وصف دوستی است
 و در بیان آنکه دوستی
 چه نعمتی است و چنانکه
 در این شعر بیان شده است
 و در بیان آنکه دوستی
 چه نعمتی است و چنانکه
 در این شعر بیان شده است

این شعر در وصف دوستی است
 و در بیان آنکه دوستی
 چه نعمتی است و چنانکه
 در این شعر بیان شده است

این را که بود شد خوش آلوده و کپار و کرم و قوم دل فرسوده

از روی ضغافه و فرسود از قوم دیگر دل بچسبند و فرسوده

تخیل عبارت از است که لفظی را که بابت بار معنی غیر معنای منفرد با

تخیل

مبتخری پازند به جنبه و یا بشیر و شاید که مراد از هر جزوی معنی باشد

یا لفظ یا از بعضی معنی و از بعضی لفظ و ایضا اجزای او است بد که

همه متعلیل باشد و یا هیچ یک متعلیل باشد یا بعضی متعلیل باشد و بعضی

غیر متعلیل قلم اول که مراد از تمامی اجزای معنی باشد اما تخیل

بد و جز و با پ عقل هر یک چنانکه در اجماع آتش که است غ

دل در آتش محراب است ابروی غیر فاش او آواز

مایل آن محراب تکرار اگر کنی بدانی مانس مقصود با تخیل

نماز است و چنانکه در اسم آبل که تر است و درین پناه دین

اند از بره زیا مقصود با تخیل تخیل کلمه زیاست و بعد اسم عقل

هر یک این شبه در تخیل بد و جز و تواند بود و چنانکه در اسم شای

کرده

این را که بود شد خوش آلوده و کپار و کرم و قوم دل فرسوده

از روی ضغافه و فرسود از قوم دیگر دل بچسبند و فرسوده

چون شمشیر که بر کمر است

چون شمشیر که بر کمر است

کرده و تر غزوات از جو رو کین در دل شیداری ای نازنین

مقصود با تخیل تخیل لفظ ده است و بعد اسم عقل بعضی چنانکه

در اسم باب ما من باقه طره چون مشک فب رشته جان

در چاشنه سرخ ماب و چنانکه در همین اسم باب جای او عالی بود و عرق

چون رسید در که جایش ای قش پوشیده نماند که مراد تخیل

لفظ گفته است و لفظ بجای ترکب یافته و اشارت شده و بجای کون

لفظ در که نمودی آن عبارت دانی زبردست و چنانکه در اسم و می

عجب که تماش می آن وی کلگون دل از دور یاد بر سر بی تعان

مقصود با تخیل تخیل قانون است اما تخیل پس جز و با پ عقل

هر یک چنانکه در اسم علا بابدان رستن ای خواججه خوار می صفت

بنده و غزابدی یافت به میان تازست و بعد اسم عقل بعضی

چنانکه در اسم برقع از طرف رخ کتود کار کوشش ابرویم

نمود دوباره اما تخیل بجای جز و با پ عقل هر یک چنانکه در اسم

چون شمشیر که بر کمر است

چون شمشیر که بر کمر است

چون شمشیر که بر کمر است

سوی

[illegible]

مرغ رومی که بود بال پر مرغش **میت** مرغ لیدی کوش کن این
 صفتش **و** شاید که ذکر معما با سلوب عربی باشد و بفارسی تحلیل یا
 چنانکه در **اسم** **لطیف** و کس مقام وصل او کر نرسد **ان** عجب
 ان یار و صله فوق دیار من طلب و چنانکه در **اسم** **طاهر** باشد
 ز کفر رشته وصل تو را با **ب** اول غم بحر تو چاکرد چپ **از** غم
 مرک بود ترسان ل **من** **ب** بحر انگ اذ طال به مال بهما **و** بر
 عکس این نیز تواند بود چنانکه در **اسم** **مرشد** کرم کن که هر کس که
 دارد کرم **کرم** دارد دش در جهان محترم **و** شاید که اپنی که
 بطریق تحلیل با رعایت حرکات و سکنات حاصل شده باشد
 اکلال پذیرد و از تحلیل آن ای دیگر بجهول پیوندد چنانکه در **اسم**
اولیافت بی موده دیر مایکدم **خالی** از **میت** خاک پاکش **هم**
 لفظ از **م** که تحلیل حاصل شده چون خالی شود دام ماند که ماده
 بعضی از **اسم** **اولیافت** **و** از لفظ **اولیافت** امام **اسم** **تخریج** می یابد

و در بعضی کلمات
 که در معماست
 باید که در
 تحلیل آن
 دقت کرد

و در بعضی کلمات
 که در معماست
 باید که در
 تحلیل آن
 دقت کرد

و در بعضی کلمات
 که در معماست
 باید که در
 تحلیل آن
 دقت کرد

و در بعضی کلمات
 که در معماست
 باید که در
 تحلیل آن
 دقت کرد

و در بعضی کلمات
 که در معماست
 باید که در
 تحلیل آن
 دقت کرد

اولیافت
 با
 در معماست

که مقصود

که مقصود **بالمثل** است و بسی بر همین طریق است بعضی معما
 که در اول این مختصر مذکور است **عل** **الکرب** ترکیب عبارت از **است**
 که مجموع اجزایی را که قبل **الکرب** معنی غیر معما سی یک لفظ بود
 باشد معنی معما سی لفظ واحد اعتبار نماید بشرط آنکه مراد از آن
 معنی باشد نه لفظ خواه اجزای مرکب قبل **الکرب** مستقل بود
 باشد و خواه فی الامر **ک** از و جزو با **س** تلال اجزای قبل **الکرب**
 چنانکه در **اسم** **عمر** مرغ و لهای کسانرا تمام آن غمزه
 صید خود سپا حشبی دانه و دام آن غمزه **و** بعد **اسم** **طاهر**
 هر یک چنانکه در **اسم** **یک** کر چه در چشم رقیان با من و پسته یار
 هست از **س** کانه لک آن ندارد **است** **بار** **و** چنانکه در **اسم** **بلبل**
 ساقی تو نیاز ما پذیر می چه شود **انعام** ز ما باز نگیری چه شود
 بر خاک ریم هر جا می در یاب **و** دانی که جزای **د** پستگیری شود
 و چنانکه در **اسم** **تقی** بود عید و دارد نمائی عیدی **و** سبب

ترکیب معماست

در این کلمات

در این کلمات

در این کلمات

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

از تقاضای عیدی **از آن** سرور غافل در دندان
اگر رخ پوشد عجب منت چندان **و چاکه در اسپم سلیم**
ریک پر کویت از لالی بهتر **وزشت بهشت آن حوالی بهتر**
جوید جرم هشت پیرا که بود **لیکن از همه آن رواق عالی بهتر**
و چاکه در اسپم **شباب** از حالت سوز پند و آتش دل **از باغی**
نشوئی ای شمع چکل **کر تو شوی نه نور و ای جان بشوخن**
شوز ما غافل **و چاکه در اسپم کمال** کی که چهره زیبا نماید آن **لبه**
کی آفتاب **و به آید چشم اهل نظر** و چاکه در اسپم **چام** و اسپم
گرفت ز خواب **مقابلش** ماه تمام من **مگر چسب** قایلش
و چاکه در اسپم **فید** و بهت **فروغ** و میخ **و بهت** نو حاضر و عام
باشد ارباب **نظر** را دیدن آن تمام **و چاکه در اسپم سلیم**
بفر ما من بی سپردار **جوید** آفتاب از بی مهر **طریقی**
پوید پوشیده **فاظه** که لفظ **فرما** ترکیب **فاظه** از عبارت **همین**

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

بی سرو پا **از لفظ** مراد است که مراد **فاظه** خواسته شده و
چاکه در اسپم **زین** ساقی **زکات** با و به مردم جامی **میداد** که
در آسما **چون** دید **زکات** می نوشت **به دردی** خم **بدر**
ما انعامی **و بعد** هم **استحلال** کی از **و جز** و چاکه در اسپم
سینه و **او** **بزا** **استح** می کسی **در دست** **زین** **تو**
و چاکه در اسپم **عنا**یت **پست** آن **یار** **نکور** **ولی** **باغ** **نیت**
اورا **و چاکه** در اسپم **سینی** **چور** **زی** **ای** **فلک** **از** **مصل**
ولا **ایان** **کشی** **خوان** **فراق** **آری** **پیش** **بی** **سرو** **پایان**
و چاکه در اسپم **فصل** **کر** **دید** **فلک** **کر** **جهان** **ایامی** **تا**
چو تو می **کوف** **جامی** **نومی** **بر** **دست** **چو** **جهان** **جای** **فصل**
از بهر **تو** **ای** **ماه** **بر** **آور** **نامی** **و** **مگر** **باز** **چسب** **و** **استحلال**
قبل **از** **ترکیب** **چاکه** در اسپم **کوس** **کو** **با** **خم** **می** **کر** **ز** **آه** **پست**
تو **در** **میشی** **نه** **اورا** **با** **ملن** **تیت** **مراد** **ترکیب** **سینه** **است** **بعد**

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

برخیزد آید از فضای کوی دپست تازه کرد و در وضع جان از هوای کوی
 دپست لفظ برخی که معنی بعضی است ترکیب یافته و بعد از آن لفظ را
 که در پس است اسقاط است و این معنی مستحق است ترکیب است چنانکه در
 بهما بمشرب باشی زانه زندان و چه کردانی بود نامشرب عار
 ز حد پروان کردانی و شاید که ترکیب از عبارت فارسی پاسبان
 مستفاد شود چنانکه در اسپم **پ** این چنانست که کوی آن ضم باید که باشد
 جای او و یا از ترمیر و برش یا پس رهند بر پای او پوشیده ماند
 که لفظ ترمی ترکیب یافته که مشق است از ترمی معنی میراندن و لفظ
 یاد اول مصرع آخر حرف مذ است و شاید که درین طریق نیز معنی در
 ترکیب باشد چنانکه در اسپم **پ** بخت و جوهر که فتمی منی در ره
 طلب ترا حالی کشد سوی آن **م** اول لفظ طلب است که صیغه محکم است
 ترکیب یافته و بعد از آن لفظ را جا که وقت و در حال بصیت و از
 لفظ کی که تحلیل حاصل شده و ما خواسته شده و چنانکه در **ک**

فکر کن که ترکیب است
 و بعد از آن لفظ را
 که در پس است

بما بمشرب باشی
 زانه زندان
 و چه کردانی
 بود نامشرب عار

طلب ترا حالی
 کشد سوی آن
 م اول لفظ طلب است

دل خربه عای دوست یابیل نبود و کلمه زور و خویش غافل نبود
 شد کعبه کوی دوست پر لوج دعا الواح دعا در آن محسوس بود
 و بعد از آن تحلیل و ترکیب زیاده از چهار حرف و احوال
 نه انحصار و الا در پس یل بعضی از باب فصائل مافوق آن
 نیز که رست **التبیل** تبدیل عبارت از آنست که بعضی حروف را به
 بدل کنند بی و سپید تصحیف بشرط آنکه اسقاط زاید و ایراد و جایی
 آن از یک عبارت مستفاد گردد و الا از اعداد تبدیل نخواهد بود چنانکه
 درین همای اسپم **بی** چنین که از به خود مانده این حقیر جدا اگر
 ز جای رود حق بجانب است او را پوشیده ماند که ایراد لفظ
 بجای لفظ حق که بواسطه تحلیل محمول پوشیده از دو عبارت مستفاد شده
 پس بنا بر شرط مذکور از قیل تبدیل نباشد و عمل تبدیل شاید که
 بواسطه تحلیل محمول پوشیده و چنانکه در اسپم **شاه بنوع الزمان** آن شده
 که بگذرد ز زمانت **آش** عدش سپاس من و امانت آخر

فکر کن که ترکیب است
 و بعد از آن لفظ را
 که در پس است

بما بمشرب باشی
 زانه زندان
 و چه کردانی
 بود نامشرب عار

نام تو بر دم و چنانکه در اسپم **در** این دل سپرده و راجع می آید
 مویم پس مازدیر صاف قیج خوش بوده و چنانکه در اسپم **هوا**
 جان کر چه به بحر تو گرد می نمم خود را تو در گوش شوی نمم **تمو**
 گوش ابروی تو لیک **هر** پوز خیال ماه نومی نمم و چنانکه در **اسم**
ایس نیت بر لوح دل من غیر نقش نام دوست **این** که هر سو نام
 می ناید نام اوست و چنانکه در اسم **ها** برک ساخت انیکه بر شمشاد
 می نمم **ام** یا بود باغ و الف بالای هم آنها نام پوشیده مانده
 که ماده اسم **قط** یاست و چنانکه در اسپم **شیه** از گردش آنچه نیاید
 خواهم که بود صورت آن **ه** نیر و چنانکه در اسپم **مقصود** باغ را وقت گل
 باد مضع یابی **به** بر آب قیاصوف مرتفع یابی از مربع چار
 گوشه مرادست و چنانکه در اسپم **منی** نام اویت که خری رو
 افزون تر نیست **از** مراد اریه کی چت کی دیگر نیست پوشیده
 نماند که در دو حرف اول **قط** مراد تصرف بطریق اثبات **ا** یقط

در این دل سپرده و راجع می آید
 مویم پس مازدیر صاف قیج خوش بوده و چنانکه در اسپم هوا
 جان کر چه به بحر تو گرد می نمم خود را تو در گوش شوی نمم تمو
 گوش ابروی تو لیک هر پوز خیال ماه نومی نمم و چنانکه در اسم
 ایس نیت بر لوح دل من غیر نقش نام دوست این که هر سو نام
 می ناید نام اوست و چنانکه در اسم ها برک ساخت انیکه بر شمشاد
 می نمم ام یا بود باغ و الف بالای هم آنها نام پوشیده مانده
 که ماده اسم قط یاست و چنانکه در اسپم شیه از گردش آنچه نیاید
 خواهم که بود صورت آن ه نیر و چنانکه در اسپم مقصود باغ را وقت گل
 باد مضع یابی به بر آب قیاصوف مرتفع یابی از مربع چار
 گوشه مرادست و چنانکه در اسپم منی نام اویت که خری رو
 افزون تر نیست از مراد اریه کی چت کی دیگر نیست پوشیده
 نماند که در دو حرف اول قط مراد تصرف بطریق اثبات ا یقط

در این دل سپرده و راجع می آید
 مویم پس مازدیر صاف قیج خوش بوده و چنانکه در اسپم هوا

واقع شده و در دو حرف آخر بطریق تبدیل که مقصود **الیش** است و چنانکه
 در اسپم **هم** کس بر زبان نیارد پیش تو نام کل نیت جز رخ تو
 دیدم تمام کلما و چنانکه در اسپم **هم** بر دم از کف آن بی زین
 نهان **فام** شش کویم آنچه کرم است آخر آن **همان** و چنانکه در **اسم**
 شفیع بر سر راسی که دایم بود آن **پرو** رخا را که شش **ا**
 و می ناید در یک عاشقا که خواهد عاقبت آنجا که شش **ا**
 و چنانکه در اسپم **معین** مانند زرشود رخ من تا تو بگری **مسکین** پیدل تو
 کن چیا گری و چنانکه در اسپم **عادل** در عاشقی نماند زل جرعار
 باقی نماند آنچه پذیرد اشارتی و چنانکه در اسم **احمد** بعد یک سال
 نیند **پوز** دم زان شراب پاریه پوشیده مانده که کل قیاسی
 ترکیب **یاقه** و **قط** سا که سابق اوست چون قیاسی باشد سماعی خواهد بود
 و خیال این **ع** از بر توفیر منه مقرب حضرت **السلطان** است که
 با اشارت آنحضرت منطوق شده و چنانکه در اسپم **باقی** کان کر پست آن کف بحر

در این دل سپرده و راجع می آید
 مویم پس مازدیر صاف قیج خوش بوده و چنانکه در اسپم هوا
 جان کر چه به بحر تو گرد می نمم خود را تو در گوش شوی نمم تمو
 گوش ابروی تو لیک هر پوز خیال ماه نومی نمم و چنانکه در اسم
 ایس نیت بر لوح دل من غیر نقش نام دوست این که هر سو نام
 می ناید نام اوست و چنانکه در اسم ها برک ساخت انیکه بر شمشاد
 می نمم ام یا بود باغ و الف بالای هم آنها نام پوشیده مانده
 که ماده اسم قط یاست و چنانکه در اسپم شیه از گردش آنچه نیاید
 خواهم که بود صورت آن ه نیر و چنانکه در اسپم مقصود باغ را وقت گل
 باد مضع یابی به بر آب قیاصوف مرتفع یابی از مربع چار
 گوشه مرادست و چنانکه در اسپم منی نام اویت که خری رو
 افزون تر نیست از مراد اریه کی چت کی دیگر نیست پوشیده
 نماند که در دو حرف اول قط مراد تصرف بطریق اثبات ا یقط

مثال: کز جود رسیده است دانه کمال بالای گفت چنانی آزار
 خلق: مقدور کسی نیست که از خیال پوشیده نماند که کلید فتح
 یافت و بلفظ سپاسی که لاجر اوست اضااف کرده شده و کاف که سا
 اوست بمعنی شهادت کفج مثابه است مگر پس خبری که بر بالای
 مثل فتح سالی باشد حرف است که بقاف تبدیل می باید و شاید که این
 عمل تصرف در صورت کلماتی حرف بوجهی از جود وجود دیگر و
 چنانکه در اسپم **شکرچی** از لب شکر چو دندان گرفت آن نازین **پر**
 هر سوی گردل که دیدیت **اچنین** از لب شکر چو دندان گرفت **شود**
 با بقای لفظ شکر شود و چنانکه در اسپم **فصح** میداد رقیب آن
 بینی قد رانده کز ناز چو گل در رخ هر خار مخند از حد چو بند نصیحت
 آشوخ کرده **بر** گوشه ابرو زد و پیریش افکند و چنانکه در اسپم
میر بر پیراهنش منم باوید پای دوشان آن از بالای دُر
 گوشه دامن شان **بر** بالای دو نقطه چون گوشه می را در آورده
بین
می

این کلمات را در این
 کتاب مذکور است

می تبدیل باید میا و را و چنانکه در **اسم** پیش پنهان در دندن
 برابر با که **آنجلب** بنحو پیش ای سر و قدیم پوشیده نماند
 لفظ پیش ماده **اسم** واقع شده که بعضی تصرفات در مقصود **چون**
 می شوند و این معانی بنیده بطریق رقی و فقی وقوع یافت با تصرف
 خاص چنانکه در اسپم **مک** کضم بر هم میث در اشک پیش **یاد** **پار**
 وصال شد آن در سینه شاره و تبدیل درین معانی متضمن رقی و فقی است
 با **اسم** **نور** صوفی که توبه بود از خم شکنان **بر** آفتاب بود از رخشان
 نوشته پنهان **می** مخافت و پست **نور** هم بر حالی که پیش بود و پس **پیش**
 و تواند بود که این عمل مبنی بر معکوس شدن لفظ باشد چنانکه در **اسم** **ف**
 باید آن شکر خط زود بگفت که بچین از طرف نمک سپیده **بر** رخ
 همچو **ای** جان گم کش **آن** سپه که گنجوا می **ید** در کتب
 لفظ **کیش** او که در حرف مین بود است چون که ماده تر واقع شود
 آن نوشته را باز که **نک** بکند لفظ **شتر** توان خواند چنانکه در **اسم** **هرام**

پیش پنهان در دندن
 برابر با که

لفظ پیش ماده اسم واقع شده که بعضی تصرفات در مقصود چون می شوند و این معانی بنیده بطریق رقی و فقی وقوع یافت با تصرف خاص چنانکه در اسپم مک کضم بر هم میث در اشک پیش یاد پار

وصال شد آن در سینه شاره و تبدیل درین معانی متضمن رقی و فقی است با اسم نور صوفی که توبه بود از خم شکنان بر آفتاب بود از رخشان نوشته پنهان می مخافت و پست نور هم بر حالی که پیش بود و پس پیش

و تواند بود که این عمل مبنی بر معکوس شدن لفظ باشد چنانکه در اسم ف باید آن شکر خط زود بگفت که بچین از طرف نمک سپیده بر رخ همچو ای جان گم کش آن سپه که گنجوا می ید در کتب لفظ کیش او که در حرف مین بود است چون که ماده تر واقع شود آن نوشته را باز که نک بکند لفظ شتر توان خواند چنانکه در اسم هرام

هرام

آنکه نحت خویش دارند اسامی پس نحت دگران را بعد از وی قیاس
 بر رسم زمانه و از کون میخوانند از پنجاست پریشانی بعضی
 لفظی که از کفیل زمانه بجهول پوخته چون واژگونی خوانده شود
 نون بی بی بی تبدیل خواهد یافت و شاید که عمل تبدیل بواسطه رستم
 بنده بی باشد چنانکه در رسم **نوب** مشاهده پیش ازین بر ما
 پوخته بر رسم غرت استاده **پوشیده** مانده که لفظ عربی که
 از تصحیف غرت حصول یافته و در حرف پوخته او که عین در است
 چون راست باشند رقمش خواهند نمود و شاید که منبری بر اسلوب
 حباب حرفی باشد چنانکه در رسم **این** غمائی ل خویش من خسته بگر
 که جمله و هم شرح بدان بین یک دل آیین او خواهد پوخت
 یک نیم نهان ارم از آنها بهتر از ما که پنج است چون نمی کشود و نیم
 مانده از دو حرف بی هاست و اینهم همان لفظ یک حرف چهار حرفی
 باید و شاید که تبدیل در ضمن حادث حرکت باشد چنانکه در رسم **آدم**

در رسم نوب
 مشاهده شود

در رسم غرت
 مشاهده شود

پنج و تاب چنین آن دو پس بنی رخنه و در برده همیشه و در زلف را بکشد
 پوشیده مانده که اشارت شده به دو پیا حش که ششاد که مادی که
 است و شاید که جزو سبب الی بحر فی یا مشرب بدل کرد و چنانکه در رسم
محمدی خویش را خاک راه روی کند این محبت آتش بر کردی کند
 و شاید که در حرف که محیط شش باشد بلفظ دو حرفی تبدیل شود چنانکه در
 اول آن لفظی جای حرف اول باشد و حرف ثانی جای حرف ثانی چنانکه
مرد دل خود را پس شمی آن دل را بهر بند و خواهد پیاخت خارا
 و چنانکه در رسم **کلاش** پوی قلاش آن پیدان لبر جونی تراود و چنانکه
 دی اقامت نمود و روی کشا و چنانکه در رسم **مال** پس باشد آن
 مرافق از از جمع سپر بلند آن سر و در که چویند حس روی از مندا
 و چنانکه در رسم **ای** و پی اسپن کل در نظر دیگر جای آید و زلف
 روی چشم از عین یکشاید مقصود تبدیل اسپم یک است و
 شاید که در تبدیل لفظی که در و تصرف نمایند تمامی تبدیل شود چون

در رسم نوب
 مشاهده شود

در رسم نوب
 مشاهده شود

در رسم نوب
 مشاهده شود

در رسم نوب
 مشاهده شود

در رسم نوب
 مشاهده شود

در رسم نوب
 مشاهده شود

مقصود باشد بعضی از آن یا تمامی آن بصبح مذکور شود و نوعی از
تصرفات متعین گردد و تخصیص عبارت از امر اول است و تخصیص
اشارت بامرثانی و تعیین مذکور شاید که بر پس تحلیل باشد چنانکه
در اسم **علا** دوش از آتش دلم مردم علمی شدید از پی
چنانکه در اسم **فرید** ز فریاد من گشت کردن و در کون که
خواهد رسیدن بغیر یاد کردن و چنانکه در اسم **عادل** شاه
راهی که رسی از آن پسر نسل جان باشد ره عشق دل کو اوست
در باب که با دیده نیاز است ترا همراه دل شاهد و ره گشت عیا
و چنانکه در اسم **تق** هر چند می خواهد باقی باشد نا خوردن
ز پی مذاقی باشد همدار که آتشی که سوزند تر است
از آتش ال شراب باقی باشد و امثال آنچه پس تحلیل باشد
چنانکه در اسم **سیام** سر شکستن پیراهن شده پدید صبح
شام بیان ستاره رحمت باشد و چنانکه در اسم **آینه** آینه چوشت

در اسم علا دوش از آتش دلم مردم علمی شدید از پی

در اسم فرید ز فریاد من گشت کردن و در کون که خواهد رسیدن بغیر یاد کردن و چنانکه در اسم عادل شاه راهی که رسی از آن پسر نسل جان باشد ره عشق دل کو اوست

در اسم سیام سر شکستن پیراهن شده پدید صبح شام بیان ستاره رحمت باشد و چنانکه در اسم آینه آینه چوشت

دل و آینه بی روی بود شکفتن آینه و چنانکه در اسم **دایم**
ارباب عشق روی شمع بلا کنند دارند سپی گری هم سر کنند
و چنانکه در اسم **دویش** چون دوا می طلب کردیم سوز دل فرو
بود روی شعله آتش در و خندان که بود و چنانکه در اسم **امام**
که گاهی چون یاد زار آورده ام آینه شش نفر آورده ام
چنانکه در اسم **میر** از من زار دست ملا خواهی تو ازین زار تر گری
خواهی و می تواند بود که تضمین کنایت باشد و چنانکه در اسم **سراج**
نداریم شکام عرض سخن سر حاجی خود را کوشش کن
و شاید که منی بر عمل قلب باشد چنانکه در اسم **شاد** شاد
رقیان توان گفتن فاش نام منی که پست و لعل باشد
و چنانکه در اسم **علاق** عشاق وصال یار خواهند نور عالمیان
کنار خواهند و در ضمن عمل تصحیف نیز تواند بود چنانکه در اسم **حمزه**
پریچ و خم رسی بود آن لف محو شب آنی که پست در و رخ یار

در اسم دایم دل و آینه بی روی بود شکفتن آینه و چنانکه در اسم دایم

ارباب عشق روی شمع بلا کنند دارند سپی گری هم سر کنند

و چنانکه در اسم دویش چون دوا می طلب کردیم سوز دل فرو

بود روی شعله آتش در و خندان که بود و چنانکه در اسم امام

که گاهی چون یاد زار آورده ام آینه شش نفر آورده ام

چنانکه در اسم میر از من زار دست ملا خواهی تو ازین زار تر گری

خواهی و می تواند بود که تضمین کنایت باشد و چنانکه در اسم سراج

نداریم شکام عرض سخن سر حاجی خود را کوشش کن

و شاید که منی بر عمل قلب باشد چنانکه در اسم شاد شاد

رقیان توان گفتن فاش نام منی که پست و لعل باشد

برگوشه دیده **همه زمان** چه خوش است و گاه باشد که هم حرفی
 به تشبیه و جمع ذکر کنند و از آن سمیات خواهند چنانکه در **پیم**
مقصود بنیم از ناخوشی خوش شویش **هر من فانی** شد
 بر ز دل خوش و چنانکه در **اسم بچی** کوه برای از دل سخت کش
 کوه آتش دل هم بگردن برکش کوه خون دل کرم خوش از دید
 کوه از دل پاکه در **ما آتش** و قلم و قلم که اشارت سمیات
 واراده **اسم چنانکه در** **پیم** **فرد** **بصد جان** و دل ناتوان رنج
 رخ جو ماه سایی نموده ماه وشی و چنانکه در **اسم کجا و کاف** پرواز
 زنج خوش آید چنانکه **در** **پیم** **کشت** که بوخت بود غایت خوشی
 و چنانکه در **اسم قاسمی** تا چند مر اجب **رزه** **نمایی** روزم همه چون
 شب سپه **نمایی** **اثر** **چو** **مهرت** **صفا** **از** **ان** **خشد** **ست** **ما** **دست**
 زلف روی **به** **نمایی** و چنانکه در **اسم نوری** **نزد** **ما** **حرفی** که آن
 بی قد و روی **یا** **ما** **ست** **را** **پست** **اخر** **کی** **بود** **بی** **و** **جه** **خویش**

و گاه باشد که هم حرفی به تشبیه و جمع ذکر کنند و از آن سمیات خواهند چنانکه در پیم مقصود بنیم از ناخوشی خوش شویش هر من فانی شد بر ز دل خوش و چنانکه در اسم بچی کوه برای از دل سخت کش کوه آتش دل هم بگردن برکش کوه خون دل کرم خوش از دید کوه از دل پاکه در ما آتش و قلم و قلم که اشارت سمیات واراده اسم چنانکه در پیم فرد بصد جان و دل ناتوان رنج رخ جو ماه سایی نموده ماه وشی و چنانکه در اسم کجا و کاف پرواز زنج خوش آید چنانکه در پیم کشت که بوخت بود غایت خوشی و چنانکه در اسم قاسمی تا چند مر اجب رزه نمایی روزم همه چون شب سپه نمایی اثر چو مهرت صفا از ان خشد ست ما دست زلف روی به نمایی و چنانکه در اسم نوری نزد ما حرفی که آن بی قد و روی یا ما ست را پست اخر کی بود بی و جه خویش

رواست **از** **اسامی** **حروف** **آنچه** **بی** **الف** **و** **یاست** **ن** **است**
 و تواند بود که از چند حرف که در یک محل اندراج یافته باشد از
 هر یک اسم او خواهند و از **اشراج** **اسامی** **یکه** **یکه** **عبارتی** **را** **پند**
 که افاده بچول مقصود کنند چنانکه در **اسم صدر** **و** **قار** **نام** **دست**
 جان می به آرام **صبا** **بر** **کوی** **یک** **یک** **حرف** **از** **ان** **نام** **پوشید**
 مانند که از حروف لفظ مبار **اسامی** **او** **چون** **م** **سند** **مادی** **الف**
 بار می توان اراده نمود و اگر از این **اسم** **قاسم** **اراده** **نماند** **دست**
 و درین **مک** **شاید** **که** **عبارتی** **که** **از** **اسامی** **حروف** **عاصل** **مستحق**
 ترکیب باشد چنانکه در **اسم امین** **ای** **شیخ** **که** **از** **لقین** **ذاتی** **مک** **را**
 بسیار **نمایی** **پان** **اند** **که** **را** **پوشید** **و** **تو** **تیر** **شیری** **آخر** **کوی**
 تمام دیده **ام** **یک** **یک** **را** **از** **لفظ** **تیر** **شیر** **که** **حرف** **آخر** **پوشید**
 شود **تیر** **شیری** **ماد** **و** **حون** **از** **مجمع** **حروف** **ان** **اسم** **خواهند** **بین** **را**
 پیشین حاصل شود و باراده **ترکیب** **کچ** **پیشین** **مقصود** **بچول** **پوند**

و گاه باشد که هم حرفی به تشبیه و جمع ذکر کنند و از آن سمیات خواهند چنانکه در پیم مقصود بنیم از ناخوشی خوش شویش هر من فانی شد بر ز دل خوش و چنانکه در اسم بچی کوه برای از دل سخت کش کوه آتش دل هم بگردن برکش کوه خون دل کرم خوش از دید کوه از دل پاکه در ما آتش و قلم و قلم که اشارت سمیات واراده اسم چنانکه در پیم فرد بصد جان و دل ناتوان رنج رخ جو ماه سایی نموده ماه وشی و چنانکه در اسم کجا و کاف پرواز زنج خوش آید چنانکه در پیم کشت که بوخت بود غایت خوشی و چنانکه در اسم قاسمی تا چند مر اجب رزه نمایی روزم همه چون شب سپه نمایی اثر چو مهرت صفا از ان خشد ست ما دست زلف روی به نمایی و چنانکه در اسم نوری نزد ما حرفی که آن بی قد و روی یا ما ست را پست اخر کی بود بی و جه خویش

و گاه باشد که هم حرفی به تشبیه و جمع ذکر کنند و از آن سمیات خواهند چنانکه در پیم مقصود بنیم از ناخوشی خوش شویش هر من فانی شد بر ز دل خوش و چنانکه در اسم بچی کوه برای از دل سخت کش کوه آتش دل هم بگردن برکش کوه خون دل کرم خوش از دید کوه از دل پاکه در ما آتش و قلم و قلم که اشارت سمیات واراده اسم چنانکه در پیم فرد بصد جان و دل ناتوان رنج رخ جو ماه سایی نموده ماه وشی و چنانکه در اسم کجا و کاف پرواز زنج خوش آید چنانکه در پیم کشت که بوخت بود غایت خوشی و چنانکه در اسم قاسمی تا چند مر اجب رزه نمایی روزم همه چون شب سپه نمایی اثر چو مهرت صفا از ان خشد ست ما دست زلف روی به نمایی و چنانکه در اسم نوری نزد ما حرفی که آن بی قد و روی یا ما ست را پست اخر کی بود بی و جه خویش

و گاه باشد که هم حرفی به تشبیه و جمع ذکر کنند و از آن سمیات خواهند چنانکه در پیم مقصود بنیم از ناخوشی خوش شویش هر من فانی شد بر ز دل خوش و چنانکه در اسم بچی کوه برای از دل سخت کش کوه آتش دل هم بگردن برکش کوه خون دل کرم خوش از دید کوه از دل پاکه در ما آتش و قلم و قلم که اشارت سمیات واراده اسم چنانکه در پیم فرد بصد جان و دل ناتوان رنج رخ جو ماه سایی نموده ماه وشی و چنانکه در اسم کجا و کاف پرواز زنج خوش آید چنانکه در پیم کشت که بوخت بود غایت خوشی و چنانکه در اسم قاسمی تا چند مر اجب رزه نمایی روزم همه چون شب سپه نمایی اثر چو مهرت صفا از ان خشد ست ما دست زلف روی به نمایی و چنانکه در اسم نوری نزد ما حرفی که آن بی قد و روی یا ما ست را پست اخر کی بود بی و جه خویش

کل می ماند که از آن و در مداد است چنانکه در اسم **ک** در چین
 روی آن است **ماه چین** مهر از حرکت که وارد افتد برین
 حرکت مهر که است و چنانکه در اسم **ک** بخونند مهرشان پیش
 رخ چو روز او مهر پستار باشد روی جهان فروزا و چنانکه
 در اسم **پ** خورشید برآمده در چرخ آری و او نیز چو است در
 هوای آری و چنانکه در اسم **ط** برین رخسار او بازلف جاو
 بشی بر طرف بر افاده هر دو و چنانکه در اسم **ک** حواجر زو و
 تو ماه کاست اگر سام عیدش بکوی روست و چنانکه در اسم **ک**
 روز جمعی تر آفتاب گشته غلام به پیش آن ابرو ملال نیم تمام
 و چنانکه در اسم **ر** پیش پای هفت آمد خوش برای جان از ده
 که از بهر تو تر دوست خود را پیش رو کرده و چنانکه در اسم **ک**
 کام دل خویش آبی ل فروز می گیر ز روز کار هر روز
 و شاید که لفظی که رقم او را باشد با عمل معانی حصول یا

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

چنانکه در اسم **ن** می که خط بر خشت از سنگ ناب نقش نوی
 پن بروی آفتاب مقصود با لیتل اسم همین است و تواند
 بود که بر قبی اشارت کنند و مرقوم که او خواهند چون این قیم
 قیل الوقوع است و اگر بکیت سولت اسما زین برقم بودن
 حرفی اشارت واقع شود اولی باشد چنانکه در اسم **م** مرگ
 که بود ریخت از چه فرو بگر و رقم که نطق نیست در و جامع
 هر دو قسم است این مثال در اسم **ف** از تیر غمت بر دل کان
 عین کرم باشد باید ز شرف نامی آنرا که رقم باشد و مثال
 آنچه اشارت کرده شود بجز فی یا پیش که در محل شش هفت کور باشد
 چنانکه در اسم **م** ای محرم کعب آنچه در ره کوی باید که نه
 ذکر آن که کوی در اوقات احرام کعب آنچه مقرر است که
 میگویند لیک است **تراوف** و **بشترک** تراوف آنست که از دلفظ
 یا پیش که برای یک معنی موصوع باشند لفظی ذکر کنند لفظ دیگر

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

کنند و لفظ دیگر خواهند بود بواسطه مشارکت در موضوع که و
 و اشترک آنکه از یک لفظ که برای و معنی بسپهر موضوع باشد
 معنی که باعتبار غیر معنای خواسته باشد باعتبار معنای مخالف
 او خواهند اما ترادف چنانکه در اسم **جان** بایمی قدرت هر که بگوید
 در اسم ای ای نگار نیزه در پهلوسست **مارا** از زمین **پار** در جانب
 بین آب که عبارت از انبساط نیزه در پهلوسست یعنی انبساط
 و از پار نیزه در پهلوسست یعنی انبساط و است چنانکه
 در اسم **محمود** هر چه بود از سنه یک محو کرد و مفرود **کات**
 بر از سگان ترکیب ای شمع کل و چنانکه در اسم **محمی** ای شمع دل
 خوش بختی رخ روی **ر** شایسته از جامع اسم **ح** رخ روی
 و چنانکه در اسم **میرحی** میکی فقه دلی هر سوئی کان دراز **نزه** دار
 هر طرف ای نواز و چنانکه در اسم **شیرتی** آنکه از طریق دوری و
 دل **خاک** دوت باشدش بر منزل **رخساره** مهر و کس

در این کتاب که در این باب است
 در این باب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است
 در این باب که در این کتاب است

در این کتاب که در این باب است
 در این باب که در این کتاب است

در اوست **بر خاک** در شش مراتب آمد حاصل و چنانکه در اسم **آدم**
 از گریه من که هر روزم افزون باشد **جو** است روان و آب جو
 خون باشد و شاید که لفظ مرادف او خواهند با عمل معنای مجبور
 پیوند و چنانکه در اسم **این** پست عاشق چو زهره سرگردان
 در خورشید در دشت **پنهان** و چنانکه در اسم **خان** شوخی که در
 خور و خواب گذاشت **باز** آمد و برین لفظ **لطیف** گذاشت
 کفای که زده در **ترکیب** در باب که عاقبت زمان حوا **پشت**
 پوشیده ماند که تراب ترکیب یافته که مراد مرادف او است
 و چنانکه در اسم **کافی** هرگز چنانکه از تو بر دل خورده **آزار** دل کنار
 پروین برده **زین** گونه که خواهد دل **سکین** سیرت و دیگر
 دهم **به** دل آرزو **و** چنانکه در اسم **در** شش نغمه میسلی که در گلزار
 قافله خبری که عالی از امر است **دانش** اس دلان که
 کلوش **لفظیت** برای دل که معنی دار است **مراد** لفظ **کلیت**
کل **قشر**

در این کتاب که در این باب است
 در این باب که در این کتاب است

در این کتاب که در این باب است
 در این باب که در این کتاب است

در این کتاب که در این باب است
 در این باب که در این کتاب است

که تحمیل حصول یافته و چنانکه در اسپم **نیم** از غنچه آنچه دارد خواهد
شدن و چندان چون سوی نرگس میزند در دست آن و چنانکه
در اسپم **ششم** خدا را یک نظرای پرواز داد **بیدارمان** و لها داد
بر باد و چنانکه در اسپم **هفتم** شب دور و لال و ساغری دیدیم
برخی شوق جام ز روی دیدیم **نعل** پس است که ملک می طلبید
مانده اسپر روی دیدیم از تحمیل مانده و تبدیل نون اول
یا لفظ بنده حصول پوسته چنانکه در اسپم **عید** فردوس برین باب
کزار آفرید و آراش اول گزل بسیار است بی روی توفیق نداریم که
آن باشد ز برای دید چون خار آفرید از تحمیل تمس باسطا حرف
تا لفظ مل حاصل شده که از وی برادف او مرادست چنانکه در اسپم
آدم دور از تو حکومت چه ساختم باورد و ما دست جام از دور
و انخواستنه شده و از ما آب و از ملاحظه آن آبادم حصول پوسته
و چنانکه در اسپم **اولی** زین پیش ما پرده ز سار بر روی کنو و هر یاک

در اسپم ششم خدا را یک نظرای پرواز داد
بیدارمان و لها داد
بر باد و چنانکه در اسپم هفتم
شب دور و لال و ساغری دیدیم
برخی شوق جام ز روی دیدیم
نعل پس است که ملک می طلبید
مانده اسپر روی دیدیم
از تحمیل مانده و تبدیل نون اول
یا لفظ بنده حصول پوسته
چنانکه در اسپم عید فردوس
برین باب کزار آفرید
و آراش اول گزل بسیار است
بی روی توفیق نداریم که
آن باشد ز برای دید
چون خار آفرید از تحمیل
تمس باسطا حرف تا لفظ
مل حاصل شده که از وی
برادف او مرادست چنانکه
در اسپم آدم دور از تو
حکومت چه ساختم باورد
و ما دست جام از دور
و انخواستنه شده و از ما
آب و از ملاحظه آن آبادم
حصول پوسته و چنانکه
در اسپم اولی زین پیش
ما پرده ز سار بر روی
کنو و هر یاک

در اسپم ششم خدا را یک نظرای پرواز داد
بیدارمان و لها داد
بر باد و چنانکه در اسپم هفتم
شب دور و لال و ساغری دیدیم
برخی شوق جام ز روی دیدیم
نعل پس است که ملک می طلبید
مانده اسپر روی دیدیم
از تحمیل مانده و تبدیل نون اول
یا لفظ بنده حصول پوسته
چنانکه در اسپم عید فردوس
برین باب کزار آفرید
و آراش اول گزل بسیار است
بی روی توفیق نداریم که
آن باشد ز برای دید
چون خار آفرید از تحمیل
تمس باسطا حرف تا لفظ
مل حاصل شده که از وی
برادف او مرادست چنانکه
در اسپم آدم دور از تو
حکومت چه ساختم باورد
و ما دست جام از دور
و انخواستنه شده و از ما
آب و از ملاحظه آن آبادم
حصول پوسته و چنانکه
در اسپم اولی زین پیش
ما پرده ز سار بر روی
کنو و هر یاک

آورد چنانکه در اسپم **امام** نام صاحب طریق شمس پیر شد ز کیمیا
بکسر پوشیده ماند که از مصرع ثانی بعضی تصرفات تکریر
با حصول یافته و چنانکه در اسپم **میان** دما دم فرایند خوابانیم
پانی ناسید خد کرم را و چنانکه در اسپم **مهدی** مرا از هر چه آن
شیرین بجایست لب پر شید وی آخر عاقبت و چنانکه در اسپم
علاء هر چه مرغی خاک در آن بت بجل افکند خویش را زبرد
زیر یافت دل و شاید که حصول لفظ مذکور بتی حرکت باشد چنانکه
در اسپم **امام** گرفته رشت چمن از موبل و خزان بود سپید حرکت
نخل او پانی از آن چنانکه در اسپم **میان** بجان آمد دل از غم حکم
فیم سکین که از صاف می ملت چیم و لرا و هم چکین پوشیده
نماند که بعضی از امته ترا دفت کند که در شد عمل اشتراک را متضمن بود
و مثال اشتراک بی کنه در ضمن ترا دفت باشد این مثال در اسپم
علاء یارب از دشتال پر نور آن عالم مقام است چمن کعبه دار

در اسپم ششم خدا را یک نظرای پرواز داد
بیدارمان و لها داد
بر باد و چنانکه در اسپم هفتم
شب دور و لال و ساغری دیدیم
برخی شوق جام ز روی دیدیم
نعل پس است که ملک می طلبید
مانده اسپر روی دیدیم
از تحمیل مانده و تبدیل نون اول
یا لفظ بنده حصول پوسته
چنانکه در اسپم عید فردوس
برین باب کزار آفرید
و آراش اول گزل بسیار است
بی روی توفیق نداریم که
آن باشد ز برای دید
چون خار آفرید از تحمیل
تمس باسطا حرف تا لفظ
مل حاصل شده که از وی
برادف او مرادست چنانکه
در اسپم آدم دور از تو
حکومت چه ساختم باورد
و ما دست جام از دور
و انخواستنه شده و از ما
آب و از ملاحظه آن آبادم
حصول پوسته و چنانکه
در اسپم اولی زین پیش
ما پرده ز سار بر روی
کنو و هر یاک

جواد مصراع اول اسناد بدوست نامیا بلفظ حاجی تعبیر یافته چنانکه در اسم
 پراحمه بود در جنگ تیر انداز از اسیم که تیر خویش باز در بکمان است
 زابر و وثره آن جنگ جور که بکمان بر تیر آمد عکس او خواست
 و چنانکه در اسم عبیدی چون عارض و سپه و قدان عور شد او
 به مانند و نباشد بنو و سر و از اول از لفظ تا که تحقیر حصول یا لفظ
 الی خواسته شده که مراد است و چنانکه در اسم شافیل کشید
 بحث کل و با غم خاطر دیده در شاخ گل خویش بر آینه آفرید و چنانکه
 در اسم عصمت خانه نیم سوز دل را سوخت ز آتش غم چو اندکی اخوت
 چون نیم شود مصراع ماند چنانکه در اسم قلمی چو پراشتان شد چو از خون
 دل صد بار دام شعله های اشک نیمی نخت بر رخساره ام شعله های
 اشک است چون نیمی نخت شود یک نقطه و نیم ماند و از نیم نقطه مراد
 و قطب است که چون یک نقطه با آن محاط کرده شود لفظ تق حصول یابد
 و در اسم طهر از نیم نقطه و با خواسته شده و در تحقیر هر دو اسیم

این مصراع را در اسم عبیدی چون عارض و سپه و قدان عور شد او به مانند و نباشد بنو و سر و از اول از لفظ تا که تحقیر حصول یا لفظ الی خواسته شده که مراد است و چنانکه در اسم شافیل کشید بحث کل و با غم خاطر دیده در شاخ گل خویش بر آینه آفرید و چنانکه در اسم عصمت خانه نیم سوز دل را سوخت ز آتش غم چو اندکی اخوت چون نیم شود مصراع ماند چنانکه در اسم قلمی چو پراشتان شد چو از خون دل صد بار دام شعله های اشک نیمی نخت بر رخساره ام شعله های اشک است چون نیمی نخت شود یک نقطه و نیم ماند و از نیم نقطه مراد و قطب است که چون یک نقطه با آن محاط کرده شود لفظ تق حصول یابد و در اسم طهر از نیم نقطه و با خواسته شده و در تحقیر هر دو اسیم

مراد از لفظ ام یاست و چنانکه در اسم مافری می کند خان خطا
 افتر خاک پای و پست جای افتر خویش را خاک قدم ساز و کنوت
 از جای افتر که نامیا حصول یافت که خویش عبارت از اینست
 سر خواسته شده چنانکه در اسم بوعلی در میان بوته خواهد
 سوخت زار به تیر کل که نماید پیش بار و چنانکه در اسم عادل آن
 سر و که دل خون ز گل اندامی او پست جان خسته ز بی مهری و
 خود کاهی دوست بی مهر کنویش دلارام نیست از مهر نشانه
 دلارامی و پست و چنانکه در اسم مکی نبت پاد و رخا جسد با غم
 کردم در میان هر یکی با غم و کم کردم و چنانکه در اسم
 مست تا بر غم مخون زار غمزه و آنچه لایسی میشود از آن بدیل و
 بر غمزه و و چنانکه در اسم سراج نبه سربازان در بعد خاک پای
 اگر چه سراج داری نداری و چنانکه در اسم بد علی که همین
 جدل بود بد باشد آن علم طلب کن که مؤبد باشد کوی سر

این مصراع را در اسم عبیدی چون عارض و سپه و قدان عور شد او به مانند و نباشد بنو و سر و از اول از لفظ تا که تحقیر حصول یا لفظ الی خواسته شده که مراد است و چنانکه در اسم شافیل کشید بحث کل و با غم خاطر دیده در شاخ گل خویش بر آینه آفرید و چنانکه در اسم عصمت خانه نیم سوز دل را سوخت ز آتش غم چو اندکی اخوت چون نیم شود مصراع ماند چنانکه در اسم قلمی چو پراشتان شد چو از خون دل صد بار دام شعله های اشک نیمی نخت بر رخساره ام شعله های اشک است چون نیمی نخت شود یک نقطه و نیم ماند و از نیم نقطه مراد و قطب است که چون یک نقطه با آن محاط کرده شود لفظ تق حصول یابد و در اسم طهر از نیم نقطه و با خواسته شده و در تحقیر هر دو اسیم

علم سپهر سرگزنی کوشه در سه نباشد باشد پوشیده ماند که عبارت
 شد بی کویغی بی نقطه که سه باشد پس سه از سه ساقط شده و کوشه
 در سه که میم است بحرف بی تبدل یافته و چپ اندر اسم **سیم** کوشه
 هر که وادکن مهر او سار کوه دل و لغو می مراد خود برارد دراد
 از لغو می میا در آمدن است و لغو خود و حصول بر آوردن که هر یک
 حاکم در اسم **سی** ندارد و کوب اسم بچاوت آن پوی بکوه بروی ما
 کوسپه و سازش سوی دی بکوه و چنانکه در اسم **قی** میسر و شده و که جان
 غم فرمایش آمد لب اول مکنه از پایش از طایفه که اهل شطرنج
 آشفته و بیست که برعایش لفظ اولی آشفته که مراد از آن لفظ است
 چون کرد ابر جای خود بند در میان خواهد بست و چنانکه در اسم
 لطیف است بر روی طبع ماه بجای نانش چرخ فرو رده چنان
 کند بر خوانش و چنانکه در اسم **مراد** تا کی بل تو بشکن نمشی
 هر دم کند آرزوی از بوالهوسی وانی تو که دل چه چشمت از تو

و در این کتاب که در این باب است
 و در این باب که در این کتاب است
 و در این باب که در این کتاب است
 و در این باب که در این کتاب است

و در این باب که در این کتاب است
 و در این باب که در این کتاب است

تا مکنی آتیه بر دای نرسی وانی تو که دل چه چشمت مذکور
 کشته مراد و اراده شد چنانکه در اسم **جی** ز شکل جورش است
 برین امروز است و چکوی و از قبل کجایت است بعضی از مراد
 کتیر و این طریق شاید که اشارت بشی داشتن عبارت با حلقه
 معنی باشد چنانکه در اسم **بارون** هر پنج صفت داشت این ل غم
 درون خویش نهان می نماید از پی هم یکبار لفظ نهان درون
 خود را نموده و بار دیگر باز لفظ درون درون نموده یعنی روانه
 ساقط شده و چنانچه در اسم **شریف** از پی مکه که شود دل ریش
 آخر از ناوک تو ای بدگیش از ناوک حرف الف اراده شده
 و چنانچه در اسم **این** انکر که رسد بخاص عام انعاش
 اتفاق گرفته نام باکر اشش ناش افکند سپیده و کشته زنون
 یچاره فزون سوزش مهر از نانش و چنانکه در اسم **بارغ** ای که
 تراست باقی زبان بازار خود را نفسی بعاش جان بازار

و در این باب که در این کتاب است
 و در این باب که در این کتاب است

و در این باب که در این کتاب است
 و در این باب که در این کتاب است

و در این باب که در این کتاب است
 و در این باب که در این کتاب است

کردی کنی بیاد شد دل نهان **بکری** ز پی هم دل سپید باز
 و خاکه در اسم **پار** است ره عشق که روی هر دم بی پاوشه
 غبار از پی هم و خاکه در اسم **ل** از تره بر یاد لعل آن نه ناکا کشته
 دیدم و ام و این پایی از کبر آراسته **ک** مکار از لفظ داکه تحیل و این
 حاصل شده الم مراد است که نماید این ابو حرف عین معنی
 تصرفات تبدیل یافته و خاکه در اسم **ایاز** طاق ابروی تو
 چو خورشید **آن** سر زلف مشکا چو خورشید و خاکه
 در اسم **شعب** و چه چو میکوباشد و ز پند و از به باره از پی هم دیدن
 آخر جانب پیاره **اولا** از لفظ دیدن دیده حاصل شده و تبدیل
 آخر ابو حرف با و از ان عین مفعول مراد است و دویم بالاسار
 به تبدیل حرف نون بحرف با و حرف ثین از مصرع اولست چاکه
 در اسم **حمره** چو خط پری سکران سپر **برآید** و کبر باره از روی
 دشت **هم** از پی هم ز بر جد مثال و از اننا رخ دشت پوشیده

در اسم **پار** است
 در اسم **ل** از تره
 در اسم **ک** مکار
 در اسم **شعب** و چه
 در اسم **حمره** چو خط

در اسم **ایاز** طاق
 در اسم **شعب** و چه
 در اسم **حمره** چو خط

در اسم **ایاز** طاق
 در اسم **شعب** و چه

در اسم **ایاز** طاق
 در اسم **شعب** و چه

ما و اسم لفظ نه است که از کمر از بر جد مثال و اسقا کز
 وال مقصود بحصول پوسته و خاکه در اسم **زیه** مدغم بر جان
 خزای جان **س** از پی هم و پی پایان **س** و خاکه در اسم
پهل خوشا آنکه سایم نهان زان سپهر **س** سر خویش شایسته
 بران **هم** و خاکه در اسم **میک** شمع در بزم آن خسته صمغ ترک
 سرخی **ی** از پی هم و خاکه در اسم **سپه** دی آنچه بان رسد
 چنین می کشم **ا** احوال دل زار حسرتین می کشم **کشم** مناسوشت
 باید دل زار **ز** زو خنده که من نیز همین می کشم **و خاکه در اسم**
 آلوده و **لباس** پس خجی بروم **بر** بی سرو پایان ره محبت و غم
 خوش **بر** سر راه آید و پوشد خوش **و** **لباس** و پای نو از پی هم
 یک نوبت سرو پای **ن** مقلوب شده که و او و نون باشد و باز از سرو پای
 کوه که سرو مراد است در ان داخل شده و شین در اد مصرع
 اول بحصول پوسته و شاید که مضمونی را که دوباره اراده کرده باشد

در اسم **زیه** مدغم
 در اسم **س** از پی هم

در اسم **سپه** دی
 در اسم **س** از پی هم

در اسم **سپه** دی
 در اسم **س** از پی هم

هر بار بشی دیگر اسناد نمایند عاقلتر از آنکه این مضمون نسبت به یک
معنی بگوید داشته باشد یا نی چنانکه در اسم **علا** چوبست از شکست
بر کل کلاله **ع** معوز شد و پس بنیل بر دو لاله پوشیده و مانده که
از کتر از بنیل میل حصول یافته و از کتر از لاله از لاله ساقط شده و چنانچه
در اسم **خواجه** خواهد شد پیش تو خورشید در سجده ای پادشاهن
چو خراسی چنین نو پوشیده و مانده که لفظ خراسی تکمیل یافته که با
ایست و چنانکه در اسم **حاکم** در چین میل ز کلبن اشتقاق از کتا
راند کام دل نهان میدید مر حاب چو خوار **ع** لفظ سر طرف کم دید که کام
دل نهان عبارت از نسبت جانب اول یعنی تبدیل و دوم یعنی استقامت
و از آن لفظ کمان حاصل شده و حرف جی ارا ده شده و لفظ خوار
نیز هر جانب کم دید اول یعنی اسقاط و دوم یعنی تبدیل و چنانچه
در اسم **لوی** یا **لوان** آن چه مانده پیشتر **ع** قومی بکر بکر چو
یاران پیشتر **ع** در معنی اول از لفظ یاران با سقاط پیشتر حرف

در اسم **علا** چوبست از شکست
بر کل کلاله **ع** معوز شد و پس بنیل
بر دو لاله پوشیده و مانده که از کتر
از بنیل میل حصول یافته و از کتر از
لاله از لاله ساقط شده و چنانچه در
اسم **خواجه** خواهد شد پیش تو خورشید
در سجده ای پادشاهن چو خراسی چنین
نو پوشیده و مانده که لفظ خراسی
تکمیل یافته که با ایست و چنانکه در
اسم **حاکم** در چین میل ز کلبن
اشتقاق از کتا راند کام دل نهان
میدید مر حاب چو خوار **ع** لفظ سر
طرف کم دید که کام دل نهان عبارت
از نسبت جانب اول یعنی تبدیل و دوم
یعنی استقامت و از آن لفظ کمان حاصل
شده و حرف جی ارا ده شده و لفظ
خوار نیز هر جانب کم دید اول یعنی
اسقاط و دوم یعنی تبدیل و چنانچه
در اسم **لوی** یا **لوان** آن چه مانده
پیشتر **ع** قومی بکر بکر چو یاران
پیشتر **ع** در معنی اول از لفظ یاران
با سقاط پیشتر حرف

یا ارا ده شده که مراد است و عاقل و او که تکمیل رقم
حصول یافته بحرف بین پوسته و توس شده که مراد از آن حرف است
و از یاران پیشتر که از آن با سقاط اگر حرف یا مراد است یا
لفظ آخر پوسته شده که آن نیز بحرف بین پوسته و توس شده
و چنانکه در اسم **نوری** در دلم جا که چون طاعت آن زمین **ع** قد
و جان شیرین را نباشد جانشین **ع** و چنانکه در اسم **شکری** شوخی که
بخا دل اهل نظر شکست **ع** سرول و کبری بطریق ذکر شکست **ع** و چنانکه
در اسم **شرف** شیخ پستم یا سپانی خواهم **ع** بر فرق بغیر شیخ او
کی خواهم **ع** سر باز از است افسر از شمشیرش **ع** افسر که در
هر سر از وی خواهم **ع** پوشیده مانده که دو افسر که یکی الفت یکی
لفظ سر که بذکر کلمه ر بوده الف بری بهل کشه و لفظ سر ساقط شده
و مانده از لفظ افسر چنانکه در اسم **بنی** بهرتن آتش می جو که
سپهر اید جان **ع** تابوز و دهن و دیگر طبعی از پی آن **ع** لفظ تن حرف

در اسم **علا** چوبست از شکست
بر کل کلاله **ع** معوز شد و پس بنیل
بر دو لاله پوشیده و مانده که از کتر
از بنیل میل حصول یافته و از کتر از
لاله از لاله ساقط شده و چنانچه در
اسم **خواجه** خواهد شد پیش تو خورشید
در سجده ای پادشاهن چو خراسی چنین
نو پوشیده و مانده که لفظ خراسی
تکمیل یافته که با ایست و چنانکه در
اسم **حاکم** در چین میل ز کلبن
اشتقاق از کتا راند کام دل نهان
میدید مر حاب چو خوار **ع** لفظ سر
طرف کم دید که کام دل نهان عبارت
از نسبت جانب اول یعنی تبدیل و دوم
یعنی استقامت و از آن لفظ کمان حاصل
شده و حرف جی ارا ده شده و لفظ
خوار نیز هر جانب کم دید اول یعنی
اسقاط و دوم یعنی تبدیل و چنانچه
در اسم **لوی** یا **لوان** آن چه مانده
پیشتر **ع** قومی بکر بکر چو یاران
پیشتر **ع** در معنی اول از لفظ یاران
با سقاط پیشتر حرف

در اسم **علا** چوبست از شکست
بر کل کلاله **ع** معوز شد و پس بنیل
بر دو لاله پوشیده و مانده که از کتر
از بنیل میل حصول یافته و از کتر از
لاله از لاله ساقط شده و چنانچه در
اسم **خواجه** خواهد شد پیش تو خورشید
در سجده ای پادشاهن چو خراسی چنین
نو پوشیده و مانده که لفظ خراسی
تکمیل یافته که با ایست و چنانکه در
اسم **حاکم** در چین میل ز کلبن
اشتقاق از کتا راند کام دل نهان
میدید مر حاب چو خوار **ع** لفظ سر
طرف کم دید که کام دل نهان عبارت
از نسبت جانب اول یعنی تبدیل و دوم
یعنی استقامت و از آن لفظ کمان حاصل
شده و حرف جی ارا ده شده و لفظ
خوار نیز هر جانب کم دید اول یعنی
اسقاط و دوم یعنی تبدیل و چنانچه
در اسم **لوی** یا **لوان** آن چه مانده
پیشتر **ع** قومی بکر بکر چو یاران
پیشتر **ع** در معنی اول از لفظ یاران
با سقاط پیشتر حرف

افزون گشتم عجارت لب کبش دم دوباره افزون گفته یعنی بر بار
 اول حرف اول لفظ دم بلفظ کبش تبدیل یافته و عجارت کبش نام حاصل
 شده و دوم بار حرف اول ماقط شده از لفظ کبش ام و سیم بار حرف
 مشق شده و لفظ گشتم حصول یافته و چنانکه در اسم **البدان** فی که
 ز خاک در دهن نالان شد سبز و بکار عشق بر بست میان
 شد زرد و سحاره افتاده ز پناه چار دگر ناله همانست همان
 لفظ زرد و سحاره افتاده ز پناه چار دگر ناله هر یک ناله
 شده هر کدام معنی دیگر چنانکه در اسم **حکم** دی نبودی ز برب
 چو کمان قوسی قوی براوج خورشید عیان از سرم تو دوش
 ماه نور آور ابر ویدم دو سپه بار نیم ابر و پنهان یکبار از ابر و حجاب
 اراده شد که چون نمی کم شود چنانکه و دیگر بار نیم ابر و پنهان یعنی
 لفظ اب که الغت و از آن یک مرادست و پنهان شده و دیگر بار
 از لفظ نیم نون لفظ یافته و تواند بود که همان نوع که در مکرر از بدین

ناله چار دگر ناله
 از لفظ نیم نون لفظ یافته

ناله چار دگر ناله
 از لفظ نیم نون لفظ یافته

دو بار ناله گور شد زیاده از دو بار نیز مضمونی را هر بار بشی دیگر
 نسبت دهند چنانکه در اسم **وین** سرکشی از سر و کیا میجوین
 پشت دو تانده بطرف چین و چنانکه در اسم **پاشاه** آه پر شعله شاره
 فشان که در آن کوی عاشقان ز جگر شب کشند آن شرار با
 دیده ماه خورشید روی من دیگر شب شرار با دیده یعنی
 شین را را دیده ولی حاصل شده و لفظ شین که تحقیر حاصل شد
 آن نیز شین را را دیده و عجارت را همان حصول پوسته و ماه خورشید
 رو که لفظ پناه است نیز شرار با دیده یعنی لفظ پناه و چنانکه در اسم
زک در پیش رخت که لاله شمرنده اوست هر برک کلی
 بنماید ای و ست و چنانکه در اسم **عبد الله** بهر ما سر و از اخیل بیان
 ماه و آن بیت اول می نماید روی انگش میجوین و چنانکه در اسم
بلاغ دیده را چون لطف و حال آخر یکی خورشیدش می نماید
 دیده روشن میشود زان خط خوش پوشیده ماند که از لفظ

سرکشی از سر و کیا میجوین

ناله چار دگر ناله
 از لفظ نیم نون لفظ یافته

ناله چار دگر ناله
 از لفظ نیم نون لفظ یافته

تصنیف لفظ ساقی و در چپاره و صاف قبح باقی مانند هر یک معنی
 دیگر پوشیده مانند که صاف قبح باقی مانند یعنی قاف از لفظ
 ساقی شده و درین معانی عبارت از پنج نوبت ملاحظه کرده با
الایض پنج از شش را از من شد بر کوکب صبحگاه بنمود بر بالاد کر صبح
 تیر و چهارده پوشیده مانند که لفظ بر و صد تیر و صد و شش است
 که سر یک ازینها بالانموده یعنی تقدیم و تیر که مراد از اولت بالانموده
 یعنی لفظ لاتصال یافته و محسوس بالانموده هم معنی اتصال باللفظ لات
 به بالانموده و از قبیل کنایت است توکل چنانچه اصطلاحات
 ارباب صناعات و علوم چنانکه در اسپم **تقی** بعضی عاقله عشق باز
 شد ز سرم چو دل ز عاقله ام رست پی باصل برم لفظ امر که ترکیب
 حصول یافته با نبودن قاف مگر که از کلمه عاقله مأخوذ است و لا
 اشارت شده و ثانیاً بخاند اگر کلمه تقیت و چنانکه در اسپم **رون**
 آنکه نیامشند از قید نجات مرکز نبرد بهر از شد حیات

در این کتاب
 از کلمات و عبارات
 و اصطلاحات
 و معانی
 و تفسیرات
 و توضیحات
 و اشارات
 و تلمیحات
 و تفسیرات
 و توضیحات
 و اشارات
 و تلمیحات

در این کتاب
 از کلمات و عبارات
 و اصطلاحات
 و معانی
 و تفسیرات
 و توضیحات
 و اشارات
 و تلمیحات

در این کتاب
 از کلمات و عبارات
 و اصطلاحات
 و معانی
 و تفسیرات
 و توضیحات
 و اشارات
 و تلمیحات

از پیشین در و سپرد باید جمعی سالم بر طریق عادات و چنانکه
 در اسپم **نور** در زیر پا چو خاکم سر که که دید آن سپرد و عطف
 کنار و من کن کشید آن سر و پوشیده مانند که از کنار و
 لفظ چهار را داده شده که چون عطف کرده شود بر لفظ من عبارت من
 و چهار حصول باید که ماده اسم است چنانکه در اسپم **شا** دل عمل
 عادت خویش آسوده بی برد یکمیا بهر حال که بود ای خواجگه کن
 سوی ویش که که در ترک را عالم عمل خویش نموده پوشیده مانند که
 لفظ کم که از تحلیل حصول پوسته چون عمل خویش نما خرم را خواهد
 که شاید است بجزوف با حاکم در اسپم **سپهر** آن غنر خط که از کل تر نمود
 بر لاله بهار روح پرور نموده جان ساخت معطر چو بر اور و بهار
 غنر عمل خویش **سپهر** اسپر نموده لفظ چون عمل خویش باشد چو
 خواهد بود **التصنیف** تصنیف عبارتست از تغییر صورت رتبه حرفی یا
 شتر یا آنچه صلاحیت آن داشته باشد که از آن حرفی را

در این کتاب
 از کلمات و عبارات
 و اصطلاحات
 و معانی
 و تفسیرات
 و توضیحات
 و اشارات
 و تلمیحات

در این کتاب
 از کلمات و عبارات
 و اصطلاحات
 و معانی
 و تفسیرات
 و توضیحات
 و اشارات
 و تلمیحات

در این کتاب
 از کلمات و عبارات
 و اصطلاحات
 و معانی
 و تفسیرات
 و توضیحات
 و اشارات
 و تلمیحات

نماند بجا یا ثبات نشد یا بدو و این برد و قسم است وضعی و جعلی
 تعین وضعی آنست که لفظی آورده شود که مفهوم آن شرف باشد بغیر
 صورت رقم محل تصرف بی تعرض بکثره چون نقش و شکل و صورت
 و مثال امثال آن جعلی آنکه پس پدید این الفاظ سیاق کلام را
 تغییر صورت کتابی دلالتی باشد و درین قسم با چار است از ذکر لفظ
 اما تعین وضعی حکم در اسپ **قراب** ای باد صبا هر تو که دم بگذر
 هر سوی زان سپرد قد آری جو خیر باد و خاکه در اسپ **الغیر** زانهای که
 چون بواج اقبال سپید و زخمه جان زلال بختی شید
 خورشید مثال یافت از خود را و ز علم آتش خشمه دل در یاد
 و شاید که ادوات تعین باغمال معنای حصول باد چنانکه در اسپ **مید**
 و بر میناب از ماهر چینه آفتابی عاشق چو شمع سوز و سر که روی با
 و حکم در اسپ **پرب** دل زار آرد و بار قسبان در فراق او کند
 باده روی خویش در کاف **زسان** رود و حکم در اسپ **نید**

این قسم از تعین وضعی است که در کلام آمده است و درین قسم با چار است از ذکر لفظ اما تعین وضعی حکم در اسپ قراب ای باد صبا هر تو که دم بگذر هر سوی زان سپرد قد آری جو خیر باد و خاکه در اسپ الغیر زانهای که چون بواج اقبال سپید و زخمه جان زلال بختی شید

خورشید مثال یافت از خود را و ز علم آتش خشمه دل در یاد و شاید که ادوات تعین باغمال معنای حصول باد چنانکه در اسپ مید و بر میناب از ماهر چینه آفتابی عاشق چو شمع سوز و سر که روی با و حکم در اسپ پرب دل زار آرد و بار قسبان در فراق او کند

باده روی خویش در کاف زسان رود و حکم در اسپ نید

این قسم از تعین وضعی است که در کلام آمده است و درین قسم با چار است از ذکر لفظ اما تعین وضعی حکم در اسپ قراب ای باد صبا هر تو که دم بگذر هر سوی زان سپرد قد آری جو خیر باد و خاکه در اسپ الغیر زانهای که چون بواج اقبال سپید و زخمه جان زلال بختی شید

و بواسطه دهر آن چو آریم خبری که بر ندانند از هم و چنانکه در اسپ
کب خواهم نه هم مکن دل شیدا را با جای شود آن منم غما
 پارسا نکوب و اگر از همه پیش کاری کند و نگاه دارد و جارا
 و چنانکه در اسپ **چن** درین باغ ساینده بر آسبان مهر خود بخان
 سپرد از آن شد نهان و چنانکه در اسپ **شرف** کند کربت سرکش
 جفا نایم با سرکش خود و چنانکه در اسپ **ش** آفتاب آمد کدی
 خیره بر در کش کاسه پین زیر سر نهاده بر خاک ریش و چنانکه
 در اسپ **حید** بر غم سفریت برین محل جان نمره آن هست در
 بر منزل بر طرقت ره از رخس می باید افغان تو صد ره بود
 افزون آید و شاید لفظی که از ادوات تعین که بتیمه حاصل شده باشد
 واسطه حصول لفظی دیگر شود چنانکه در اسپ **پرب** دل یاران خود
 یار آنکه دار منم دل بر کسبان یار آنکه دارد و تواند بود که لفظی که
 تعین آن خواهند حصول آن بطریق کنایت باشد و چنانکه در اسپ

این قسم از تعین وضعی است که در کلام آمده است و درین قسم با چار است از ذکر لفظ اما تعین وضعی حکم در اسپ قراب ای باد صبا هر تو که دم بگذر هر سوی زان سپرد قد آری جو خیر باد و خاکه در اسپ الغیر زانهای که چون بواج اقبال سپید و زخمه جان زلال بختی شید

خورشید مثال یافت از خود را و ز علم آتش خشمه دل در یاد و شاید که ادوات تعین باغمال معنای حصول باد چنانکه در اسپ مید و بر میناب از ماهر چینه آفتابی عاشق چو شمع سوز و سر که روی با و حکم در اسپ پرب دل زار آرد و بار قسبان در فراق او کند

باده روی خویش در کاف زسان رود و حکم در اسپ نید

این قسم از تعین وضعی است که در کلام آمده است و درین قسم با چار است از ذکر لفظ اما تعین وضعی حکم در اسپ قراب ای باد صبا هر تو که دم بگذر هر سوی زان سپرد قد آری جو خیر باد و خاکه در اسپ الغیر زانهای که چون بواج اقبال سپید و زخمه جان زلال بختی شید

خورشید مثال یافت از خود را و ز علم آتش خشمه دل در یاد و شاید که ادوات تعین باغمال معنای حصول باد چنانکه در اسپ مید و بر میناب از ماهر چینه آفتابی عاشق چو شمع سوز و سر که روی با و حکم در اسپ پرب دل زار آرد و بار قسبان در فراق او کند

باده روی خویش در کاف زسان رود و حکم در اسپ نید

این قسم از تعین وضعی است که در کلام آمده است و درین قسم با چار است از ذکر لفظ اما تعین وضعی حکم در اسپ قراب ای باد صبا هر تو که دم بگذر هر سوی زان سپرد قد آری جو خیر باد و خاکه در اسپ الغیر زانهای که چون بواج اقبال سپید و زخمه جان زلال بختی شید

Handwritten text in a triangular shape, likely a signature or a small note.

[illegible]

عبارت در فادو بجهول پوند و حاکم در اسم **زین** کی اول از
 پرده روی **خوب** است آن منم کین طرف کداری خواست
 پوشیده ماند که از تبدیل حرف اول پرده بحرف خای مضور لفظ
 خروده حاصل شده و چپ کند در اسم **زین** رخسار زانو خویش بر روی
 دستان **بامهر** دست حاصل رخسار **زین** از حاصل رخ
 دانه اراده شده و حاکم در اسم **زین** از تو بر می صوفی مارخ نبی دین
 خواهد گنجد با دوسه چپ شمس **زین** ماده اسم شب عیدت در
 پس چپین شطهای شین است و حاکم در اسم **چام** ثوابت دلی
 که آب صاف آری **پابی** از پی قلم چپ بر داری ثوابت کتب
 که مقصود تمیل است و حاکم در اسم **ماد** نرم ساقی پین که است
 پیش و پیش طاهمای خود و بر بی اعتبار لفظ جامه تحیل یافته و عبارت
 بای خود بر لفظ خواست شده و حاکم در اسم **چین** و شمس من که ادا
 شکل شود سپهر رخسار کل **چین** سپهر نماید آن منور و چاکم در اسم

روح آن رخ که ش آینه و فادو از آن بنمود و طرب فادو از آن
 چون سرطانی نهان در آن رخ دیدند در پرده که ش آینه یار از آن
 و حاکم در اسم **زین** با زخم که گویند و تاب آن **پابی**
 نوشت بر دل اصحاب **ل** نهان و حاکم در اسم **زین** بای کبر
 بدل فرای از وی **کر** جان طلبد عجب نیاید از وی **کر** و در آن
 آفتاب رخسار کند که **قره** طلب نماید از وی پوشیده ماند
 که تبدیل حرف **ری** قره بطای مشوره نقطه اراده شده و چاکم
 در اسم **زین** چشم که ش بجز بر ساطعت احسان **پابی** درج که هر وار
 پوشیده برای آن **نکار** و حاکم در اسم **ماد** کی بود دل
 زبان در می غافل که پی در پی **سوی** اهل دل از آن در ش
 جان و چپ **پوشیده** ماند که اشارت شد و مطلوب شدن
 کلمه مانع و کلمه در نیا تر کتب یافته که دلالت بخند بر وال شی نو
 لفظ فعل که تحیل حاصل شده چون تکرار یابد فعل شود که

عبارت در فادو بجهول پوند و حاکم در اسم **زین** کی اول از
 پرده روی **خوب** است آن منم کین طرف کداری خواست
 پوشیده ماند که از تبدیل حرف اول پرده بحرف خای مضور لفظ
 خروده حاصل شده و چپ کند در اسم **زین** رخسار زانو خویش بر روی
 دستان **بامهر** دست حاصل رخسار **زین** از حاصل رخ
 دانه اراده شده و حاکم در اسم **زین** از تو بر می صوفی مارخ نبی دین
 خواهد گنجد با دوسه چپ شمس **زین** ماده اسم شب عیدت در
 پس چپین شطهای شین است و حاکم در اسم **چام** ثوابت دلی
 که آب صاف آری **پابی** از پی قلم چپ بر داری ثوابت کتب
 که مقصود تمیل است و حاکم در اسم **ماد** نرم ساقی پین که است
 پیش و پیش طاهمای خود و بر بی اعتبار لفظ جامه تحیل یافته و عبارت
 بای خود بر لفظ خواست شده و حاکم در اسم **چین** و شمس من که ادا
 شکل شود سپهر رخسار کل **چین** سپهر نماید آن منور و چاکم در اسم

روح آن رخ که ش آینه و فادو از آن بنمود و طرب فادو از آن
 چون سرطانی نهان در آن رخ دیدند در پرده که ش آینه یار از آن
 و حاکم در اسم **زین** با زخم که گویند و تاب آن **پابی**
 نوشت بر دل اصحاب **ل** نهان و حاکم در اسم **زین** بای کبر
 بدل فرای از وی **کر** جان طلبد عجب نیاید از وی **کر** و در آن
 آفتاب رخسار کند که **قره** طلب نماید از وی پوشیده ماند
 که تبدیل حرف **ری** قره بطای مشوره نقطه اراده شده و چاکم
 در اسم **زین** چشم که ش بجز بر ساطعت احسان **پابی** درج که هر وار
 پوشیده برای آن **نکار** و حاکم در اسم **ماد** کی بود دل
 زبان در می غافل که پی در پی **سوی** اهل دل از آن در ش
 جان و چپ **پوشیده** ماند که اشارت شد و مطلوب شدن
 کلمه مانع و کلمه در نیا تر کتب یافته که دلالت بخند بر وال شی نو
 لفظ فعل که تحیل حاصل شده چون تکرار یابد فعل شود که

آتش نجات کو تسمی اما دیان ذره درستی چون دالف
 مدد دده در پیش الف نجات کو تسمی باشد صورت بی و می نماید
 برین میات **بلا استعاره** استعاره و تشبیه عبارت است از ذکر
 لفظی دارای حرفی یا بیشتر بواسطه مشابهت در صورت خطی بشرط آنکه
 مشابهتش مشهور باشد یا ظهورش چنان باشد که ذهن بآسانی از
 مذکور مقصود اشغال نماید چنانکه در اسم **پهلوان** خورشید رخت که از
 شش است کران یارب ز پند زوال را دست بران باشد
 و دلال کی شبیه بر اویش یاران همه بکنند پیوست دران
 پوشیده نماید که از دلال کی شبیه کی لفظ دلال خواسته شده و
 یکشده اشارت با سقا ط لام آخر است و از دیگر می حرف نون که مقصود
 بالیش است و چنانکه در اسم **خدا** بر خنده شبی که یار ساغر دارد
 مجلس کمال خود منور دارد و عاقل سرخ و چون بنید بر پایش
 آن سر و پای پیروی بر دارد و چنانکه در اسم **شاه** فی

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

فی الذکر است که از خود خانی سردم محبت کم و کرا از جیرانی
 ازنی مطلب هیچ نشان کرطبی ازنی بانی نشان سرکر وانی از
 نشان سرنی حرف جزم خواسته شده چنانکه در اسم **شیر** و **شیر** و **شیر**
 ز محنت خزان آراوه میل بخواه از زبان بکشد و بکنوی کل که
 است سر و شس هر دو بر طرف چن جو حاد مان استاده و چنانکه
 در اسم **شیر** خدا را جان بن بهر نطفه رسیده بود از لفظ رانبا و
 باره یکبار از لفظ چم خواسته شده و از آن سر که سواد اشارت
 بتعریف است و با دیگر که لفظ سواد که دال او بری تبدیل یافته باشد
 شاید که لفظ شبیه به اعمال معنایی بجهول بوند و درین سبب
 تشبیه بالف واقع شده و چنانکه در اسم **این** آفرای اواده سر بر
 آفرایشی سر پای او نهادی و زین بر او استی و چنانکه در اسم **این**
 شیعی یافت محراب از نشان پای ان لبر پای سوون رخسار زو
 بر نشان بکشد و درین معام که مذکور شد لفظ سوزن بجهول پسته و چنانکه

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه
 تشبیه و تشبیه

تشبیه و تشبیه

نحوه خوش به ای کاکر کیش با بانی و نه از است
 زورده بخوش لفظ تیرعل تا لیس حاصل شده که مقصود کمال
 و چنانکه در اسم **پراج** کسی که با بی خط سبزه از **پیر** که سبزه است بر خط
ج و **ح** که در اسم **پند** است در بعضی آن صنم **قمر** خود و **پیر** و **پیر**
 هم شور و درین معانی لفظ قد است و چنانکه در اسم **مفا**

صا

صا و چنانکه در اسم **عصمت** تو شش چون بر کوه کاپ پشم از زمین
 کرده از نیست دو دیده خوشین جانین و زلف کویند و حرف لام
 اراده نمایند چنانکه در اسم **ویسی** وی درخ پری و شش کاف ز کیش
 پیش آمد و دیدش بجام دل خوش **شکل** که ز خیل خبر دیان سرگز
 آید چو وی از هزار یک زمانیش **دورین** معاش به حرف سیم
 چنانکه در اسم **قباد** آه از غم خوشی تمام **خوش** افزاشته قاسمی رخ افروز
 ناشین بان ارم و گویم که **سب** و مانده و شتاق خورش سوخته
 شت که خفیل حاصل شد تشنه یاب **بیم** که در اول کلبه است
 و اشارت خبر تبدیل آن بحرف قاف و چنانکه در اسم **آدم** اکس که رنجد
 از وی آسانیک مردان شهر که خوا **آسود** و لب از خود ذکر دان
 و چنانکه در اسم **در** شهر چکاس **لی** کند از و چمت که سر بردن **ایمان**
 و از دلو چنانکه در اسم **کن** عاشقی را که گرم و باشت **از دهل**
 خود مردان ای **مدعی** فنده را که خوشکن **لی** تک و یوت

بسم الله الرحمن الرحيم

و این کلمه بول شوند و چنانکه در اسم **صدرا** این که جدایی خست
 بی طاق و از آتش **د** و نام شمر و بی صبر آن ماه بگویم
 و چنانکه در اسم **چشم** است میگویند خالها و را بروی بگویند **چشم**
 خال زبانی است از حد برون و چنانکه در اسم **نمی** غره را گویند
 بکشتن شب **ب** تا او که خود گفتن است بحباب و چنانکه در اسم
یک ای کرده قصد دلها مایل بجای از **م** چون گیری از اواخر
 که ماند از **م** و چنانکه در اسم **او** بس که این دخت که دیدم دم
 ماند از **م** در **ش** قدم و چنانکه در اسم **یسی** شود در دست از
 دل چو از جانش کند **و** کی یک پسته خود را بر پا کنند و چنانکه در اسم
ش که در دم زخم از غم تو ای پسته دمان پر شود و شود از من جگر جان
 پسته شمار غم او چند کنم آخر زیان شمار پسته نهان
 و شاید که ای که حاصل شده باشد حاصل آن اسم بطریق حباب
 اسم و گیر شود چنانکه در اسم **اشیار** یا پای نام کفتم آخر پس **ر**

و این کلمه بول شوند و چنانکه در اسم صدرا این که جدایی خست بی طاق و از آتش د و نام شمر و بی صبر آن ماه بگویم و چنانکه در اسم چشم است میگویند خالها و را بروی بگویند چشم خال زبانی است از حد برون و چنانکه در اسم نمی غره را گویند بکشتن شب ب تا او که خود گفتن است بحباب و چنانکه در اسم یک ای کرده قصد دلها مایل بجای از م چون گیری از اواخر که ماند از م و چنانکه در اسم او بس که این دخت که دیدم دم ماند از م در ش قدم و چنانکه در اسم یسی شود در دست از دل چو از جانش کند و کی یک پسته خود را بر پا کنند و چنانکه در اسم ش که در دم زخم از غم تو ای پسته دمان پر شود و شود از من جگر جان پسته شمار غم او چند کنم آخر زیان شمار پسته نهان و شاید که ای که حاصل شده باشد حاصل آن اسم بطریق حباب اسم و گیر شود چنانکه در اسم اشیار یا پای نام کفتم آخر پس ر

و این کلمه بول شوند و چنانکه در اسم صدرا این که جدایی خست
 بی طاق و از آتش **د** و نام شمر و بی صبر آن ماه بگویم
 و چنانکه در اسم **چشم** است میگویند خالها و را بروی بگویند **چشم**
 خال زبانی است از حد برون و چنانکه در اسم **نمی** غره را گویند
 بکشتن شب **ب** تا او که خود گفتن است بحباب و چنانکه در اسم
یک ای کرده قصد دلها مایل بجای از **م** چون گیری از اواخر
 که ماند از **م** و چنانکه در اسم **او** بس که این دخت که دیدم دم
 ماند از **م** در **ش** قدم و چنانکه در اسم **یسی** شود در دست از
 دل چو از جانش کند **و** کی یک پسته خود را بر پا کنند و چنانکه در اسم
ش که در دم زخم از غم تو ای پسته دمان پر شود و شود از من جگر جان
 پسته شمار غم او چند کنم آخر زیان شمار پسته نهان
 و شاید که ای که حاصل شده باشد حاصل آن اسم بطریق حباب
 اسم و گیر شود چنانکه در اسم **اشیار** یا پای نام کفتم آخر پس **ر**

و این کلمه بول شوند و چنانکه در اسم صدرا این که جدایی خست بی طاق و از آتش د و نام شمر و بی صبر آن ماه بگویم و چنانکه در اسم چشم است میگویند خالها و را بروی بگویند چشم خال زبانی است از حد برون و چنانکه در اسم نمی غره را گویند بکشتن شب ب تا او که خود گفتن است بحباب و چنانکه در اسم یک ای کرده قصد دلها مایل بجای از م چون گیری از اواخر که ماند از م و چنانکه در اسم او بس که این دخت که دیدم دم ماند از م در ش قدم و چنانکه در اسم یسی شود در دست از دل چو از جانش کند و کی یک پسته خود را بر پا کنند و چنانکه در اسم ش که در دم زخم از غم تو ای پسته دمان پر شود و شود از من جگر جان پسته شمار غم او چند کنم آخر زیان شمار پسته نهان و شاید که ای که حاصل شده باشد حاصل آن اسم بطریق حباب اسم و گیر شود چنانکه در اسم اشیار یا پای نام کفتم آخر پس ر

در اسم **حز** از می رخ **میش** مکر قطره خوبی آن ماه شده است
 آفتابی از می و چاکمه در اسم **سول** در عاشقی باشد ز مجنون
 پیشتر **نشد** و فایانند او نموده و بناید و **کر** و چاکمه در اسم **لا**
 انرا که در آیه اول است جلالت گویند **مید** و **ول** بسو جان **بللا**
 کربش نوی این پند زبان خوانی که **نا** چار چونید **جا** **لان** و **لا**
 پوشید و نامند که لفظ **پند** **جا** **لان** و لفظ **ولا** چون **سرد** **پو** **ال** باشند
 بهمان حرکات و سکنات **نجا** **لان** **لا** بحصول خواهد پوست **ابو**
 اجزای آن عبارتست از ذکر احوال و اوصاف عدوی **ار** **و**
 آن عدد و چاکمه در اسم **لام** و **لار** نقاب از رخ هموش **کنند**
 تا در دل با تابی **اش** **کنند** **مقصود** **میش** **لظ** **می** **است** و **نا** **که** **میش**
زین **شک** **من** **کر** **د** **ننگ** **اوج** **کر** **دون** **تا** **هفت** **طاق** **و** **یم**
 آخر تمام در **خون** **پوشید** **و** **نامند** **که** **از** **اول** **تبع** **حرف** **های** **طاق**
 که **الف** **چم** **ومی** **وزی** **است** **چون** **از** **حرف** **آخرین** **اسم** **ار** **او** **ند**

در اسم **حز** از می رخ **میش** مکر قطره خوبی آن ماه شده است
 آفتابی از می و چاکمه در اسم **سول** در عاشقی باشد ز مجنون
 پیشتر **نشد** و فایانند او نموده و بناید و **کر** و چاکمه در اسم **لا**
 انرا که در آیه اول است جلالت گویند **مید** و **ول** بسو جان **بللا**
 کربش نوی این پند زبان خوانی که **نا** چار چونید **جا** **لان** و **لا**
 پوشید و نامند که لفظ **پند** **جا** **لان** و لفظ **ولا** چون **سرد** **پو** **ال** باشند
 بهمان حرکات و سکنات **نجا** **لان** **لا** بحصول خواهد پوست **ابو**
 اجزای آن عبارتست از ذکر احوال و اوصاف عدوی **ار** **و**
 آن عدد و چاکمه در اسم **لام** و **لار** نقاب از رخ هموش **کنند**
 تا در دل با تابی **اش** **کنند** **مقصود** **میش** **لظ** **می** **است** و **نا** **که** **میش**
زین **شک** **من** **کر** **د** **ننگ** **اوج** **کر** **دون** **تا** **هفت** **طاق** **و** **یم**
 آخر تمام در **خون** **پوشید** **و** **نامند** **که** **از** **اول** **تبع** **حرف** **های** **طاق**
 که **الف** **چم** **ومی** **وزی** **است** **چون** **از** **حرف** **آخرین** **اسم** **ار** **او** **ند**

در اسم **حز** از می رخ **میش** مکر قطره خوبی آن ماه شده است

و مجموع در کلمه خون داخل شود مقصود بحصول پوند و چاکمه در اسم
میش از عاشقان غمزه هر دل که برد یار **جای** **غیت** **کو** **غیت**
 سناهد **ار** و چاکمه در اسم **فاسم** **شد** **پ** **تار** **ه** **چا** **ک** **ش** **رخ** **از** **و**
 کرد این کار هر سجد **او** از عبارت **شد** **پ** **تار** **ه** **چا** **ک** **ش** **رخ** **از** **و**
 شین ریخته شده **پ** **س** **تار** **ه** **چا** **ک** **ش** **رخ** **از** **و** **مقصود** **میش** **پ** **ست**
 چاکمه در اسم **مود** دید و راغیر از شمار قطره باران بوده از عدد
 آنچه **ما** **ک** **ش** **خود** **ش** **ک** **پ** **ان** **نمود** **پوشید** **و** **نامند** **که** **از** **عدد** **و**
 آنچه **ما** **ک** **ش** **خود** **ش** **ک** **پ** **ان** **نمود** **پوشید** **و** **نامند** **که** **از** **عدد** **و**
 و **ش** **اش** **و** **د** **ک** **یر** **عد** **و** **چا** **ک** **ش** **رخ** **از** **و** **مقصود** **میش** **پ** **ست**
 لفظ است و **ج** **ن** **ک** **د** **ر** **اسم** **مید** **پ** **ند** **از** **جای** **وست** **لنگ** **ین**
 ریشانه از عدد **ا** **ک** **ن** **نمود** **و** **حقیقت** **کو** **هر** **ل** **ش** **از** **حروف** **لفظ**
 حقیقت آنچه عدد و آن بی لفظ است و حرف قافست که عدد **د** **ای** **ان**
 که لفظ **ص** **د** **ست** **از** **لفظ** **ع** **ار** **بیت** **و** **حرف** **ی** **ا** **که** **عد** **و** **آن** **ده** **پ** **ست**

در اسم **حز** از می رخ **میش** مکر قطره خوبی آن ماه شده است
 آفتابی از می و چاکمه در اسم **سول** در عاشقی باشد ز مجنون
 پیشتر **نشد** و فایانند او نموده و بناید و **کر** و چاکمه در اسم **لا**
 انرا که در آیه اول است جلالت گویند **مید** و **ول** بسو جان **بللا**
 کربش نوی این پند زبان خوانی که **نا** چار چونید **جا** **لان** و **لا**
 پوشید و نامند که لفظ **پند** **جا** **لان** و لفظ **ولا** چون **سرد** **پو** **ال** باشند
 بهمان حرکات و سکنات **نجا** **لان** **لا** بحصول خواهد پوست **ابو**
 اجزای آن عبارتست از ذکر احوال و اوصاف عدوی **ار** **و**
 آن عدد و چاکمه در اسم **لام** و **لار** نقاب از رخ هموش **کنند**
 تا در دل با تابی **اش** **کنند** **مقصود** **میش** **لظ** **می** **است** و **نا** **که** **میش**
زین **شک** **من** **کر** **د** **ننگ** **اوج** **کر** **دون** **تا** **هفت** **طاق** **و** **یم**
 آخر تمام در **خون** **پوشید** **و** **نامند** **که** **از** **اول** **تبع** **حرف** **های** **طاق**
 که **الف** **چم** **ومی** **وزی** **است** **چون** **از** **حرف** **آخرین** **اسم** **ار** **او** **ند**

بسم الله الرحمن الرحيم

بنود و کرمی که باشد شش جبات از لفظ را و شان که علی الترتیب
حرفی ثابت ماند و حرفی ساقط شود و الف و با و الف می ماند بدین
صورت **ا** که رقم نزار و یازده است و حاکم در اسم **بختیار**
از انجم انگشش آن سپم بدن عشاق رقم زدند صد گونه سخن
با اثر خوش تن جلاز در آن که در دم رقم انچه می توانست نم
از لفظ با اثر انچه با اثر اسب کچر حرف با و ما و تا جمل ملاحظه کرده شد
و از ما سواي آن که و الف و حرف است آنچه ملاجیت رقم بودن
دارد و و الف است که صورت رقم یازده است و حاکم در اسم **بهار**
دل مقام مهر رویان سپین قنده **و** که سرگردانش محفلک
سجد شده مقصود بقیل منعکس شدن رقم و او است از لفظ
و و سپل حرف بی تبدیل یافته و هم عبارت سرگردانش فای
فلک بلفظ لو تبدیل می یابد و حاکم در اسم **فرخ** مروی چو توفد
کیده باشد شکل سبزه چو خط و مید باشد شکل

بسم الله الرحمن الرحيم

کربان

بر چهره دو حال تو چه زیباست کسی بر مهر و صف و مید باشد شکل
و چنانکه در اسم **صدا** اهل لان پس بر روی بران خاک در میان
هر یک ز یک مرتبه بیشتر **م** حرفی را از لفظ یک چون مرتبه
زیاده شود مقصود بجهول چون **لا اعمال الکمال** کمالی است
و اساطیر و قلب تالیف عبارتست از جمع کردن الفاظ متفرقه که
در مواضع متعدده اندراج یافته بحیث ترتیب اسم و آن منقسم می شود
بدو قسم اتصال و امتراجی تالیف اتصالی بهم پوشتن اجزای
بی طریقت و مطروقیات و امتراجی آنست که اجتماع خبر بدخول
بعضی در بعضی حصول یابد اما تالیف اتصالی چنانکه در اسم **صف**
شمشاد و صف زده بر طرف جو یا جو یا پستی نصف حاد
یا ز حاکم در اسم **مهر** در مع و نمای نه جمشید مکان
سلطان فلک بر دارای جهان کرده ان لوجی نوشته آ
ای ل خورشید نهاده دل به حرف از ان و حاکم در اسم **پار**

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خورشید غلام کشد آن دلوراده کرده سپجود آن رخ میگرد
 چون آفرید مهر و ماه تاجش گویند باید که بود تاج مناسب او را
 و حاکم در اسم **میرم** موشی و لها شکست ای من خدای آن شکست
 میرم شمان موشن ای آن شکست و چاکم در اسم **ایاز**
 در غم لغت منخواهم من **وین** زار یکس نگه منخواهم من
 دارم الم عشق نهان پوشتیه **زیر** که از پوشتیه منخواهم من
 و حاکم در اسم **عادل** دل بخودی ز حد برون پیدا کرد در فکر می پری
 و سان خون پیدا کرد افتاد به پست و بران این دل زار
 قیدی که داشت دل کون پیدا کرد و چاکم در اسم **چند** او
 از لباس عمر کلهارایی امید بوده خار خود خیزد یک چاکم از
 نمود پوشیده نهان که آخر خار با لفت تبدیل یافته که عبارت خا
 خود آخر اشارت بآینت و بهر فی مال الحاق شده که چاک
 دامن که چار باشد عبارت آذنت و چاکم در اسم **روح**

در اسم میرم موشی و لها شکست ای من خدای آن شکست

میرم شمان موشن ای آن شکست و چاکم در اسم ایاز

در غم لغت منخواهم من وین زار یکس نگه منخواهم من

رقباماد و دور از خاک پایش ز محرومان که می آید بپایش
 و حاکم در اسم **معین** گویم تو نام آن سپیم اندام درج در
 او دین بود آخر نام و چاکم در اسم **شکله** این خسته که دور بود
 از خاک درش شد ساکن فرشی که بود در گذرش یارب کعبه
 خاک این فرش جد از زیر ساکن و بالای سرش از زیر
 سر ساکن الف اراده شد و از بالای ساکن خرم که علامت
 سکونت که صورت و باشد و محل او بالای حرف ساکن است
 و حاکم در اسم **ارشاد** آنی که ترا حسن مسلم باشد شکل چو تویی
 در همه عالم باشد در کشور جان تاشد خورشید و شان
 شد نام تو قدر کم کم باشد و حاکم در اسم **میسرود** و ش از
 بشنم لباس خیش از ترپا کحل رخ شادی برهن برافا
 انداخت کحل و حاکم در اسم **آبل** دری که بود زیت کوش آرا
 نجیبت شب بچودل مکروه را دارد نه من اثر خوبی کمال

در اسم معین گویم تو نام آن سپیم اندام درج در

در اسم ارشاد آنی که ترا حسن مسلم باشد شکل چو تویی

در همه عالم باشد در کشور جان تاشد خورشید و شان

زپنده بود و کمال اثرش را پوشیده ماند که عبارت کمال
 اثرش را ماده اسم واقع شده که حصول اسم از آن با سلوب
 عربیت بلا حلقه لفظ کما و صغیر لا شکر که امر است و ترکب کلمه شکر که
 بطریق و فث مذکور شده یعنی مثل آب باید که است بار کم نم
 مای را حاکم در اسم **پوی** پیر و پشت ماند سر زمین نامر آید که شیت
 برین نامر آید و سر کفایت از آنکه مبر سر داشته باشد
 حاکم در اسم **سی** آنکه بلف کمر عیسی پس اند سر مکه از آن
 یقین کرد و پسند خرج تو بر زبان نراند از آن سر یک نهایت
 ترقی بر پسند پوشیده ماند که هر حرف از مع نهایت ترقی پسند
 آنست که بحر فایمقل شوند الا حرف آنون که نهایت ترقی پسند
 آن آنست که بر جمیع مقدم شود و چاکم در اسم **شیخی** باشد نیمه
 و لبران ز پار و را آهنگ ملی که است سامان او را جوایان دل
 پیر و پایی که بود جوایان شد و خاک را هم آن دجور را چاکم در اسم

این کلمه را در اسم پوی می گویند که شیت برین نامر آید و سر کفایت از آنکه مبر سر داشته باشد

این کلمه را در اسم سی می گویند که بلف کمر عیسی پس اند سر مکه از آن

سکن سر کن نشسته با منم نازنین خویش مایم کوچ محضر
 بهشت خویش و حاکم در اسم **برام** یکی از طالع بد بر طرف
 نمر و لبر یکی از سر طرفی ماه پاره در بر و چپ که در اسم **اولیا**
 هم تو ز راه عدم اعیان غریز آلاش تپت پاک شوازمه چرخ چون
 شد ز تواند کی نازی ای ال حیدان که سلامت بود و نهایت نیز
 پوشیده ماند که لفظ دل را با سقاط حرف ال نماز اعتبار کرده
 شده که بطریق خطاب بدل اشارتی بآن واقع شده و نیت
 سلام آن نماز را سرد و لفظ آم تعیین نموده که از یکی او مراد است و آن
 دیگری یا باراده تقدیم آنچه از نیت گفته شده و تا خیر آنچه آنرا
 سلام است بار نموده شود و چاکم در اسم **پال** آنکه چل مال رند
 میکند و است چون در **پال** پار پاشده است و حاکم در
 اسم **نبی** ساکنان عرش را باشد نظر باد مبدم جانب بانی که
 خود را ساخت خاک آن قدم و چپ که در اسم **هان** خون چوشت

این کلمه را در اسم سکن می گویند که سر کن نشسته با منم نازنین خویش

این کلمه را در اسم برام می گویند که حاکم در اسم یکی از طالع بد بر طرف

این کلمه را در اسم اولیا می گویند که هم تو ز راه عدم اعیان غریز آلاش تپت پاک شوازمه چرخ چون

این کلمه را در اسم پال می گویند که سلام است بار نموده شود و چاکم در اسم پال آنکه چل مال رند

این کلمه را در اسم نبی می گویند که ساکنان عرش را باشد نظر باد مبدم جانب بانی که

چشم بر غم و کشت و صاف میباریدیم آن دم رخت و چاکه در
اسم جامی ای فیض تو امید ایل عرب را چون عجم نامید آنکه بود عاری از
فیض کرم و تالیف تراجی چاکه در اسم خاله است تعد جان
پاکان دلی در مان و ست خدمت پاکان نهر دلی بایان گوشت
پوشیده و مانده که عبارت است پاکان که بتخل حاصل شده لفظ
سکان بجهول پوسته و چاکه در اسم منصور ز پر تو رخ آن لبر پند
شد آشکار بر عکس نور در دیده و دیده در نور حاصل شده است
و چاکه در اسم نوایی موج بر اوج فلک زو بحر چشم انجبار و مان
پن بابت موج آتش نای یاد و دار و چاکه در اسم علی و پنهانیت
کامه برون ران کلک مان پور و پانی سوی دل در و نام حرم
لفظ ماکه بتخل حاصل شده چون الف از و ساطع شود و مانده و چاکه
در اسم شاه پناه از آجات آنکه روح افزاید و پوسته زبان نظم شیا
در شیر کی چشش پانی نیز آرد و بنظر از خط آن شده باید پوشید

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

نماند که الف و فتنی که مراد از آن تصحیف لفظ سبع است و لفظ بی
چون مجموع در کلمه ش در اصل شود مقصود بجهول پوشیده و چاکه در اسم
ای پراز سبج و مراد است توان در قلم قد و مالای حبیب و فتنش آرد
در قلم پوشیده و مانده که از زلف در قلم آوردن مراد روشن است
و از باقی و دخل در لفظ قلم و چاکه در اسم نوایی پنهانیت و فیض
کوی و باشد کون بنده و راجایی که است از و خدمت زون و چاکه
در اسم ای جایی غایت این ل غمیده من و جو و پوسته بر پند
من آخر و غنای ناب در جشی من از آستین بهر خدمت میدن
و چاکه در اسم حید بنال زور دای بی در جایی که یار هدم و هدم
مابی و چاکه در اسم شیر کر میطبی توار و راست نشان
رو جانب در سمره پر مغان که نید بر آستی بود زاهد شهر
شید است و بر آستی پنت بدان و چاکه در اسم علی از آن در
هر کسی خری که خواست شفیع خاک در زیر سر خواست و

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

در این کتاب
از کتب خطی
مجلس شورای ملی
است

چنانکه در اسم **این** بچوکان بازی آمد آن سپهر باز محل کوی بازی
 و آن و سر باز از محل کوی بازی میدان اراده شده یعنی لفظ د
 میدان باشد و چنانکه در اسم **امام** ای دل شکسته یا آردی تو
 جان ز پا فاد و خاک کوی تو و چنانکه در اسم **عاد** بر رزخو شید
 اگر چه نزل ما و گرفت **آ** هم آن چیزی که بالایی می آمد جاکر
 پوشیده ماند که بابا ثابتن بر بالایی فتح که ز عبارت از
 عین کمپور اراده شده و چنانکه در اسم **بنی** در خط نیز باب
 جانان است با چاشنی و حال نهان و چنانکه در اسم **پالم**
 چهره را از بس که پوشیده زاهدی و جدی **د** روی می آرد که در کوی عام
 از طلال پوشیده ماند که در لفظ طلال لام الف مشابه است
 بکوچه خاص فرجه که میان الف و لام یافت مشابه است بکوچه عام
 که بدخل حرف اول لفظ و در عبارت طلال بصول پوسته
 و چنانکه در اسم **پوین** خط و کش جانفرا کرد ظاهر **ب**

نوش

نوش او در خوش **نور** و چنانکه در اسم **خان** آن صم از من کدا
 چنین **د** حرفی از احتیاج دل خنده **ید** و چنانکه در اسم **علی** یافت
 این بی سرو پا نورخت در دل خوش **د** در دیش یافته مهرادی نل
 خوش و چنانکه در اسم **نپس** شادست و لم بروی نازک بدنی
 جان تازه سپهر و قناتی هم شنی **ن** چیزی که بود رکاشنی هر
 مسایه سر و قد و روی **ن** مخفی ماند که از اسمکه تالیف استرجی
 که مذکور شد بعضی اتصال را نیز شامل است و این جامع
 هر دو قسم است این معیات چنانکه در اسم **خواب** هر که در بند
 خدمت آن وی گوید و نذر و بخود آرد ز ادب روی در او و چنانکه
 در اسم **اشیار** سر لاله که افروخته می پوشش و نیت بر دل
 از هر پوشش **پ** پیر این کل رحمت دانی بر خون **خا** آمده
 تیر بر پهلوش و چنانکه در اسم **زمانی** دل که بودی در فرا
 در محنت کشی از رخس در خوش **ی** باید بعد از این جد خوشی

نوش او در خوش نور و چنانکه در اسم خان آن صم از من کدا

چنین د حرفی از احتیاج دل خنده ید و چنانکه در اسم علی یافت

این بی سرو پا نورخت در دل خوش د در دیش یافته مهرادی نل

خوش و چنانکه در اسم نپس شادست و لم بروی نازک بدنی

جان تازه سپهر و قناتی هم شنی ن چیزی که بود رکاشنی هر

مسایه سر و قد و روی ن مخفی ماند که از اسمکه تالیف استرجی

حاصل شده از مقابل او قطعات در دست و خاکه در اسپم
نقشه بعد که عاشقان به نغم مانند بر زمین آری از فریاد و
خوف او بود باقی همین و چنانکه در اسپم **همین** پارسیان هم
در درایت جرئت شدند از پی هم سرو پا باخته او باش و شدند
و خاکه در اسپم **میرزا** که دید چشم تانها ن موسی خدا ماه او در شک
افکنده خود را بر کاه او و خاکه در اسپم **اگر** که از چشمش
یارم جدا از خود و اسکیارم و خاکه در اسپم **زین**
بان نواز خاش آن سرو سپهر یابند اهل نیر زمین نوبت که
و خاکه در اسپم **همین** صد آه دل آن کنار را در پی آن هر جور
چنانکه میر پد از وی آن از پس که ز سرهای کسان بخت
پی در پی کوی مانده خالی میدان و خاکه در اسپم **هت** بر دل
غم داند و توان بود و باز غم دل کران تر از کوه بود
سنگ آبلال با شمش از درخت حریفی که بود بر لب از اند و بود

از لفظ ذکر غرت تا بلال باشم یعنی تا به میم نگو یا باشم و
خاکه در اسپم **شاه و شاد** پرستی کن پیش از آن روزی که پرستی ای جوان
بر قدم راز گیسوان و **سج** کس نه پستان **واسطاط** سلی است
که منقوص در غیر منقوص منه بوجبی از وجود تعیین یافته از درجه
اعتبار ساقط شود و چنانکه در اسپم **صد الدین** مردم خون نوسیم
بر روی عفرانی **سجود و صد رپاله** زانسانگی خوانی پوشیده و نا
که اشارت شده تکرار لفظ **صد رپاله** که از یکی همان عبارت
آورده است که **سجود** بدون کنایت است از **اسطاط** حرف بین
از آن و از دویم بار از **صد رپاله** پس موقوفه اراده شده که حرف
بین نیز از **اسطاط** می آید و چنانکه در اسپم **پی** در آید شاهد هر
در سر زلف و لارای کشاید **سج** رای راز به ربی سر و پای
و چنانکه در اسپم **سج** آمد نوید و حل امید است هم بدم کالایید
از خوش دل ناسا و نبینیم **و** چنانکه در اسپم **شید** ساینه چره

فصل در بیان احوال و حال

از چای سبزی

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
در خصوص درخواست
از قبیل ایستادن

کتاب از خوشنویسان
نوشته از علی بن محمد
و سایر نویسندگان
از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

چون و خوشید سر زمان بر خاک پای او ز پی هم ملازمان
 مراد از مکر اللفظ ملازمان اسقاط میم وزی از دست تحلیل او بچار
 جزو دلا مان که می نماند و محول است حاکم در اسپم بد و لکها
 کسان بهم برآورد بدگوی که کشم چو کار و و حاکم در اسپم نخل غم
 بادل من میث آموخته باد وین خانه پر از آتش افروخته باد و هر دل
 که بود بیوز از زاری و مالان چو بود خانه او سوخت باد از مال
 که تحلیل محول شد آنچه عازا است سوخته یعنی قام از وسط شود و چاکمه در
 اسپم بدیع بر پیر پا خود آمد می منصل الراجیه من مقدمه
 گفت چو خانی طعام و شراب ملک آغایی کندی فی دبه و حاکم در
 اسپم جلال کفتم بجاست جای غمت ای بت چکل کوش آن منم و باکو
 بناچار کرخ دل و چاکمه در اسپم بد سازم چو بیاب دید مکر یازا
 خواهم در وصل آن تا باز از از بر بهید در هوای آن ماه
 دوزی که بود و تمیم خواهم آنرا ماه اسم لفظ ابرامید است که شاکر

چون و خوشید سر زمان
 مراد از مکر اللفظ ملازمان
 جزو دلا مان که می نماند

کسان بهم برآورد

که تحلیل محول شد

بناچار کرخ دل

خواهم در وصل آن

دوزی که بود و تمیم خواهم

بنقطه

بنقطه زنی او واقع شد و مراد از تمیم بیاب دهم است و چاکمه در
 دهم **ب** آمد رقم عنایت از حضرت یار سر حرف در روز خانه
 کو بر بار مکتوب بیان یک در مکتونی کرد و شب پرستاره بر
 روز بخار و چاکمه در اسپم شاه بیعی ماه من از است خود را
 ز رشکش ماه خواهد کاپت خود را و چاکمه در اسپم پاتی از
 وصل تو کر اثر نیام چه عجب وین کلام و مراد در نیام چه عجب آیان
 چو رقیب تو نباید آنرا آخر من خسته کر نیام چه عجب و حاکم در
 اسپم **ش** کفتمش در پای اشک از مهرت ای مهر فزاد کفتم چیزی را
 کرمی مدد نهان طاهر ساز و چاکمه در اسپم ندیم جز در دل پاک
 یار نمود و **ا** باید برود و آینه از دود آتش از بهر نمود
 پاک در کار است پاک **ب** باید رخ مقصود و چاکمه در اسپم
 ناصر شد بخوبی روی آتش پری و شش آفتاب کس خیزد از خاک
 باد آب آتش آفتاب و حاکم در اسپم **ش** قصه پرد و بخون کان

چون و خوشید سر زمان
 مراد از مکر اللفظ ملازمان
 جزو دلا مان که می نماند

کسان بهم برآورد

که تحلیل محول شد

بناچار کرخ دل

خواهم در وصل آن

دوزی که بود و تمیم خواهم

ساقط شود و بیهوده عین بجهول شوند و حکامند در اسیم **نور** بی غیبت نشین
زنش دست می ای دل **ک**ن بهن بی لباس پستی ای دل **چ**ن
رهن شود برهنه یابی باری خود را ز لباس خدی درستی ای دل **و**حاکم
در اسیم **ک** دل جهانیت که اندوه دران **م**یکرانت کران **ب**کران
و حکامند در اسیم **م**یکت دل حکایتی از روز جزا و **ک**شم بود شب **ای**
وصف و کوه و حکامند در اسیم **ش**یب کشم که دهم شرح دل ناشاد **م**
باخچ کران **ب**پمانه داد **م** خود سوخته خانه خورشید چوب
برقصه سوزناک خود بکشاد **م** پوشیده ماند که خود سوخته شد
خانه خورشید شارت بآست که لفظ خانه خورشید **م**حرف
وال باشد که رقم آید است و عبارت خانه خورشید که حاصل شد
متضمن **ج**ول بعضی از اسیم است حکامند در اسیم **م**عش پهل **ر**
شاد شد **ب**اخت خود سر زعم آزاد شد **و**حاکم در اسیم **م**ان
عاش که آه پیکر کشمش **پ**ستان **ز**اهش غدار ماه پوش **م**ان

This image shows a vertical strip of a manuscript page, likely from a historical text. It contains several fragments of text written in Arabic script, which are outlined in red ink. The text is arranged in a vertical column, with each fragment separated by a small gap. The script is a cursive style, and the red outlines are hand-drawn. The background is a light, aged paper color.

و خاکه در اسم **زین** تا چه خواهد شد که اگر کسی این چشم پر آب
باز باریت و بالا خانه چشم **خاکه** و آن عبارت است از
تغییر ترتیب حروف یا کلمات بحسب حصول مقصود و درین عمل اگر
حرف علی الترتیب منقلب شود قلب کل خوانند و الا قلب بعضی شود
و اگر تغییر در ترتیب کلمات باشد قلب کلی گویند و در هر یک از این اقسام
سه اگر لفظی آورده شود که مفهوم آن شعر باشد تغییر ترتیب مذکور
چون لفظ دور و علی و کشتن و کونین و پریشان آشفته و برهم زده
و امثال آن از اقلب وضعی خوانند و اگر بی توپل یکی از این اقسام
بیان کلام را بر تغییر ترتیب دلالتی باشد آنرا اقلب جمعی گویند اما قلب
کلی وضعی حکما در اسم **چام** از و نه خجست سر کوی تو به است
و زخم و دوشان نظر به بسوی تو به است که نیکو بیست آفتاب آن
خط است صد بار ز آفتاب روی تو به است و عاقله **ایم**
چون در و خورشید در چرخ آن بت رها خجست که بر مار عشق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in a circular stamp, likely a library or collection mark.

سید احمد علی

چون خیال اوصاف می است بود آن دوسه حرف عکس مقبول
 پوشیده نماید که حرف با اصلاح بخوارده شد و مراد از سه حرف لفظ
 باست و لام جاره و لفظ او که ازین حرف تحلیل حصول یافته
 و مراد از صاف می حرف حاست که با سقاط آن اشارت شده
 بجیت حصول حرف مذکور که از منقلب شدن حرف علی الیز
 اسم حصول می شوند بهمان حرکات و سکات قلب کلی جوی
 چنانکه در اسم **پیر** شمع را باید نژادون باتشش پیش تو کشت
 آخر سر از آنه پنج پیشش پیش تو از دو لفظ پنج و سر لفظ آخر تقدم
 یافته که عبارت سر فر از اشارت بآنت **الاعمال التبیانی اعمال** یعنی
 شش است تحریک و پس گین شد و بحیف مد و هجر اظهار و آرا
 معروف و مجهول قریب و تعجیم و از استام مذکور دو قسم است
 از جمله اعمالیست که بعضی از باب فعیل بر تدوین اصل که چنان
 قسم اول است زیاده کرده اند چون غرض ازین اعمال اصلاح

این عبارت سر فر از اشارت بآنت اعمال التبیانی اعمال یعنی شش است تحریک و پس گین شد و بحیف مد و هجر اظهار و آرا

این عبارت سر فر از اشارت بآنت اعمال التبیانی اعمال یعنی شش است تحریک و پس گین شد و بحیف مد و هجر اظهار و آرا

اسم با مو محب است در آن کوشیده شد که در هر مثالی از باب
 مچات آنچه باید بقدر امکان مرعی باشد خواه در ضمن حصول اسم
 وقوع یافته باشد و خواه بعد از آن اصلاح زیر قیست چنانکه
 این عایت کرده شود فایده این اعمال بر وجه کمال خواهد بود
و تکیه آنست که حرف ساکنی را حرکت ثابت دارند یا متحرکی را بمقام
 سکون آرند چنانکه در اسم **کمل** این است ده خلیل تکیه گرفت
 جز شیه و پند لان سکین گرفت تا از آنش غم پند لان است
 دل زیر و زبر نیافت تکیه گرفت و چنانکه در اسم **ملک** ای
 عکس می جام تو خوردشید فلک پروانه شمع بر بکاه تو ملک
 زان می که ملک تو بود دست عجب که زیر و زبر یافته خود را بر یک
 می که در کلمه ملک است مل است که از آن حرف زیر حرکت زبر
 یافته و حرف زیر حرکت زیر چنانکه در اسم **انضم** کی از او ز
 دلا و نیز خود بتان ای باد با ضیار و نه آن سرشت کشاد

این عبارت سر فر از اشارت بآنت اعمال التبیانی اعمال یعنی شش است تحریک و پس گین شد و بحیف مد و هجر اظهار و آرا

این عبارت سر فر از اشارت بآنت اعمال التبیانی اعمال یعنی شش است تحریک و پس گین شد و بحیف مد و هجر اظهار و آرا

این عبارت سر فر از اشارت بآنت اعمال التبیانی اعمال یعنی شش است تحریک و پس گین شد و بحیف مد و هجر اظهار و آرا

نموده دل را با شانه خشت و خاکه در اسم **خ** خوش بود شکست
 آنچنین **خ** بر آن رخ کشیدن و آنها از شک تر لفظ و آنها
 ترکیب یافته که مراد از آن تشدید است و چنانکه در بین اسم **خ**
 روی چون نود بی آفتاب چه سر در هوای رخ او نهاد مهر
 از سر حرف بین تشدید خواسته شده چنانکه در اسم **ق** آن
 قش از نامه زمان شکل فراتر می پازد نهان **ق**
 حرفی را مده و ساختن باید از حرفی انداختن است چنانکه در
 اسم **آ** کو عاشق زار مانده بچاره رخساره زرد خویش را بپوشد
 بر طرف قباد از رخاک ریش بر دامن آن بت چو نهد خا
 بر طرف قباد را اشارت به فاشن الف که مقصود امیل است
 و عبارت بر خاک رده دار یعنی میم مقصود بر حرف ماکه باشد و معانی
 در اسم **د** چون در سپاسی خبری یار مراد بودی مدون خبر
 زار مراد نامده و آه برون زده پس خواهد که پوز دل پیار مراد

در این اسم
 حرفی را مده و ساختن
 باید از حرفی انداختن است

لفظ در این
 نامده و آه برون زده

لفظ

لفظ مدو الف مده و در سر و نامه کشت شده مرکب معنی
 دیگر و چنانکه در اسم **پ** بر سونهان منید اما چه حاصل
 نه پند سوی از زو منید بدل و چنانکه در اسم **ش** زلف او را
 صورتش مقصود بود پیش مقصود زلفش را نمود مراد از
 عبارت مقصود زلفش را کلمه مقصود است **لا کلمه و الا ایتها**
 و اسرار است که حرفی مکتوبی را که در عبارت در نیامده باشد
 در عبارت در آید یا حرفی را باقیای وجود کتابی از عبارت پوشد
 دارند چنانکه در اسم **ا** پیش **ا** پیش رخ دله دارد که بار آخر
 کویم غم در و خود بدله از آخر ماکفه خویش گفته یا کم بکشد
 پنیم لب او همان که بار آخر و خاکه در اسم **م** پیش صنی که
 دل ز غم خون کرده احوال ز را لعنم پرورده گفتیم
 دی و پیش ماکفه مانده زان پیش اگر چه در اسم در پرده
 و چنانکه در اسم **چ** چاه زلفت که مسکن جان نیست تاش چنان

در این اسم
 حرفی را مده و ساختن
 باید از حرفی انداختن است

از لفظ ص در اسم
 پند سوی از زو منید بدل

در این اسم
 حرفی را مده و ساختن
 باید از حرفی انداختن است

در این اسم
 حرفی را مده و ساختن
 باید از حرفی انداختن است

برم چه جای تخت است از عبارتست پنهان چو ترا آن چه که کنار
 این میان دقن است لفظ ترا آن عبارت پنهان است یعنی
 اسقاط حرف تا از آن و لفظ چه نیز از عبارت پنهان است
 که مقصود با تخیل است چنانکه در اسم **خواجه** زان زخم خدنگ غره ترکان
 خونی محیی کرده به لها خانه ناکشده دل از خوف خدنگش آنکه است
 ز دلها اثری خانه **المعروف والمجهول** معروف و مجهول عبارتست از اشارت
 کردن بمعرفت کرد و اندن حرکتی که مجهول باشد یا مجهول پاش
 حرکتی که معروف باشد چنانکه در اسم **نور** تا یکی دل غن خود و پدید
 از فعل تو به پیش نوش آید که باشد سیر از آن دروی زهر
 و چنانکه در اسم **فر** از فکر قول عیش نهانی دارد و ز ذکر تو
 با دوانی دارد دل کا خطاب گوید ت غر بود جوایی خطاب
 آن که جانی دارد حرف یای لفظ جانی که یای تکیست چون یا
 خطاب باشد حرکت با قبل او معروف خواهد بود چنانکه در اسم **نور**

و این عبارتست پنهان چو ترا آن چه که کنار
 این میان دقن است لفظ ترا آن عبارت پنهان است یعنی
 اسقاط حرف تا از آن و لفظ چه نیز از عبارت پنهان است

و چنانکه در اسم نور تا یکی دل غن خود و پدید
 از فعل تو به پیش نوش آید که باشد سیر از آن دروی زهر

و چنانکه در اسم فر از فکر قول عیش نهانی دارد و ز ذکر تو

یکی

یکی طالع بخت مایون یکی زیر و زبر کشته و در کون زیر که
 مراد از آن کمر است و در کون کشته یعنی معروف شده و زبر
 که حرف اول اوست و در کون کشته یعنی لفظ از بر بدل یافته و عبارت
 زیر یکی حاصل شده چنانکه در اسم **نیمان** تا پنهان در آن زار باشد
 مراد مردم ز خوش نقاب بگشاید با و در طرف نقاب نگر
 ای که بود پیش رخ آن کار مایل کبش و چنانکه در اسم
 جای خود در محفل یا آفتاب از آن دیده چون زیر و بار می بیند
 تصحیف که لفظ شنبی باشد و دوبار زیر زیر دیده و یکبار زیر زیر
 دیده یعنی حرکت مجهول را که در لفظ زیر است دیده و دویم بار
 از زیر زیر حرکت را مراد است **والتعريف** تعریف و تعظیم عبارتست
 از آنکه چهار حرف پی و حیم و ژ و کاف را که مخصوص بقوه اهل
 عجم اند بدل کنند بحرف با و حیم و ژ و کاف که مشترکند میان
 زبان عربی و عجمی یا برعکس آن چنانکه در اسم **بابا** دو بار تو

و این عبارتست پنهان چو ترا آن چه که کنار
 این میان دقن است لفظ ترا آن عبارت پنهان است یعنی
 اسقاط حرف تا از آن و لفظ چه نیز از عبارت پنهان است

و چنانکه در اسم نور تا یکی دل غن خود و پدید
 از فعل تو به پیش نوش آید که باشد سیر از آن دروی زهر

نم از جان خود مانده جدا نهد دل بعت را مانده نه صبر بجا نهد
 که توان نشاند اید قطره اشک درخ در خود نیست انداده ز پاد
 در معراج اول از یک لوطه ساقط شده و در ثانی برج در خود ریخته
 یعنی چم که در برج در است ریخته و در حاصل شده و از لفظ یا
 اسقاط یافته که مقصود با یثیل است حکمکه در اسم **بشیر** هست ی
 سر از تو هر چه خواهی خوشبید و بتاره را نیایی و حکمکه در اسم
سراج از بهر دعای آن نه زیاده چهر برداشته دست عالمی اگر
 نه پوشیده نماند که عاید ترکیب یافته که بان اشارت شد
 یار کشن حاصل دال که چار است و برداشتن اکثر سار و عبارت
 از اسقاط و لفظ لفظ راج است که مقصود با یثیل است چاکه
 در اسم **جیب** بهر قدم یار و زنی پایان در حق هر دو دیده دل
 داشت نهان در پیشتری نشانده شد از چپ در است
 بر چهره چو در ماند از آن پروان و چاکه در اسم **حیمه**

اینکه در این اسم
 از بهر دعای آن
 نه زیاده چهر
 برداشته دست
 عالمی اگر نه

پوشیده نماند
 که عاید ترکیب
 یافته که بان
 اشارت شد

یار کشن حاصل
 دال که چار است
 و برداشتن اکثر
 سار و عبارت

بر چهره چو در
 ماند از آن پروان
 و چاکه در اسم
 حیمه

ای که پیر شک در وقت یار کوی که گرفته است پکین ز نهار
 این دانه اشک بی نهایت که سر است پاکین نمره مگو که در زب پاد
 از لفظ کو که بحمل حاصل شده لفظ اراده شده چاکه در اسم
کی جان یافت حلاوتی تمام از لب او شیرین کام است
 دل درام از لب او چون بادل عکین لب او کشفه شود
 بیار رسید اثر بکام از لب او چون با کشفه شده و لفظ یا مراد است
 چاکه در اسم **پ** بر زمان ای ل غمیده آتشه بخون یابی از
 یار برج در و گهرشته فزون و چاکه در اسم **پ** آن پادشاه
 که دلهار بود افزود دری که ز یور تا حبش بود مانده بهر
 چلو نمود چون بکیر و کمر کوشه تا حبش افزود و چاکه در اسم
 ای ل بحر آن منظر الطاف نعم که ملک عجم سپهری شده علم
 آخ از جو د کیت کش خاص عجم چون غام برد و طیفه از کج کرم
خاتم و تواند بود که در معما اشارت بحصول مقصود چنان باشد

اینکه در این اسم
 از بهر دعای آن
 نه زیاده چهر
 برداشته دست
 عالمی اگر نه

پوشیده نماند
 که عاید ترکیب
 یافته که بان
 اشارت شد

یار کشن حاصل
 دال که چار است
 و برداشتن اکثر
 سار و عبارت

بر چهره چو در
 ماند از آن پروان
 و چاکه در اسم
 حیمه

اینکه در این اسم
 از بهر دعای آن
 نه زیاده چهر
 برداشته دست
 عالمی اگر نه

توبه عجم در مقام

که در اسمی از اسما بوجی از وجه تصرف نمایند با تصریح بمانند بعد از
 تصرف بجهول پوسته و این تصرف بر عملی از اعمال معنایی
 تواند بود چون این معما که سخن عمل قلب است با **پسم** **نور** نام تو
 پیش دیده و بنمود کردم نظری در و ن دل بود و این معما که
 بوسیله عمل تبدیل است با **پسم** **فرخ** از آنکه از تو مرتبه بندگی بود
 از بندگی بنام تو سر خندگی بود و **سب** بر عمل اسقاط است
 این معما با **پسم** **در** **شیر** در نام تو پ غیب مضربانند و حرف از آن
 کتاب دیگر یابند آن نام که در قریبت و فضل و کمال و جزو
 اگر خوانده شود یابند و حاکم در اسم **همین** توانم ازین عشق
 کشتن هیچ زمین کنمنیب توان شان کشتن هیچ آن نام
 کز دست بهر یامن نهان **خواهم** کویم کنمنیب توان کشتن هیچ
 و شاید که این تصرف در مرکبی بود که آن مرکب متضمن حصول
 اسم باشد حاکم در اسم **همه** **قرا** او اسطه نام تو آخر دل را

در این معما که سخن عمل قلب است با پسم نور نام تو پیش دیده و بنمود کردم نظری در و ن دل بود و این معما که بوسیله عمل تبدیل است با پسم فرخ از آنکه از تو مرتبه بندگی بود از بندگی بنام تو سر خندگی بود و سب بر عمل اسقاط است این معما با پسم در شیر در نام تو پ غیب مضربانند و حرف از آن کتاب دیگر یابند آن نام که در قریبت و فضل و کمال و جزو اگر خوانده شود یابند و حاکم در اسم همین توانم ازین عشق کشتن هیچ زمین کنمنیب توان شان کشتن هیچ آن نام کز دست بهر یامن نهان خواهم کویم کنمنیب توان کشتن هیچ و شاید که این تصرف در مرکبی بود که آن مرکب متضمن حصول اسم باشد حاکم در اسم همه قرا او اسطه نام تو آخر دل را

در آتش غم سوخته باشد صد بار پوشیده ماند که از مرکبی
 که واسطه حصول **اسم** است الف آخرین که آخر دل زار
 اشارت بآن است چون بوخت شود واسطه صد بار ماند که
 صد بار بوده باشد چنانکه در **پیش** **پاش** باخپسته دلان کجائی
 فرمودی **لطیف** کردی رعایتی **فرمودی** چون از صد
 کوه نام خوش تو **چشم** نشان غایتی **فرمودی** **حصول**
 اسم بطریق واسطه در صنف معما جاریست چنانکه در ضمن
 بعضی امثله مذکور شد و ایضا حاکم در اسم **نوی** ای
 آنکه نظیر نیست در ایامت **فیض** دل و جان ز نام با اگر است
 از نام خوش بنده توانایی است **مکذره** ماند از شش بی است
 چون از تائی مفتوحه که در توانایی است یک نقطه ماند و نون
 اولی شود نقطه نوا بایی **حصول** چون در حاکم در اسم **فام** **اکس** که
 جهان ندیده مانده او **باد** **ابدی** دولت پانیده او **نوی**

در این معما که سخن عمل قلب است با پسم نور نام تو پیش دیده و بنمود کردم نظری در و ن دل بود و این معما که بوسیله عمل تبدیل است با پسم فرخ از آنکه از تو مرتبه بندگی بود از بندگی بنام تو سر خندگی بود و سب بر عمل اسقاط است این معما با پسم در شیر در نام تو پ غیب مضربانند و حرف از آن کتاب دیگر یابند آن نام که در قریبت و فضل و کمال و جزو اگر خوانده شود یابند و حاکم در اسم همین توانم ازین عشق کشتن هیچ زمین کنمنیب توان شان کشتن هیچ آن نام کز دست بهر یامن نهان خواهم کویم کنمنیب توان کشتن هیچ و شاید که این تصرف در مرکبی بود که آن مرکب متضمن حصول اسم باشد حاکم در اسم همه قرا او اسطه نام تو آخر دل را

در این معما که سخن عمل قلب است با پسم نور نام تو پیش دیده و بنمود کردم نظری در و ن دل بود و این معما که بوسیله عمل تبدیل است با پسم فرخ از آنکه از تو مرتبه بندگی بود از بندگی بنام تو سر خندگی بود و سب بر عمل اسقاط است این معما با پسم در شیر در نام تو پ غیب مضربانند و حرف از آن کتاب دیگر یابند آن نام که در قریبت و فضل و کمال و جزو اگر خوانده شود یابند و حاکم در اسم همین توانم ازین عشق کشتن هیچ زمین کنمنیب توان شان کشتن هیچ آن نام کز دست بهر یامن نهان خواهم کویم کنمنیب توان کشتن هیچ و شاید که این تصرف در مرکبی بود که آن مرکب متضمن حصول اسم باشد حاکم در اسم همه قرا او اسطه نام تو آخر دل را

ز وفاداری نامی سر نه تو بجای مستم نه او از لفظ
 وفادار چون و او را بجای دال نه بد وفادار شود و حصول مقصود
 بطریق واسطه شاید که نسبت به بعضی اجزاء اسپم باشد چنانکه
 در اسم **میر** ز بهر رسیدن بفر و شرف چو این نامه را تا
 خوش خرام **م** پیار است اول از ان نام به که باشد



بر نویسنده ختم کلام

والحمد لله علی الامام و الصلوٰه

علی محمد و آلہ و السلام

م م م

تاریخ وفات مولانا حسین
 حسین بن علی بن ابی طالب
 بر اهل بیت علیهم السلام
 و در جوانی فاضل و شایسته
 با هویت و سبیل و شایسته بود
 ۹۰۰

معنیات مولانا محمد رفیع الله شاه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم ملا حکیم

زاهد که چو موی شده از باغی با او کی از حبس صفایزدی کم
 کن برش ملازمت چون یاد در شکل ملازم ریش تاریکی زین غرقت
 پنجره باد مغرورده پیرایه کرد و طبع از این مواد در پیر از پی کفر و لغت چون
 تو ختم پارسا ز دیوان بر علم بصیر و لاز بر نفسا شکل تو کرد و دل
 بصفای تبری و کیر از اول **عمران** ز پند و ملک پوسته یاران جدا
 افتاده از هم اشجاران **صوفی** چو چنت ایکنه چندین فیض بی ارشاد تقسیم
 بصورت سجده آن لدا چون تیشش **فصیح** که بود جان دادن عاشق بر جان
 و فاداد لاری نامیم من شب وصل آن فانا **انوار** در غم عشق باری بر باریم
 فرود انداخت این راه دور و دوار غم **میرزا** که لاری عشاق دلاورین
 صد کشور ازین سپهر **چرخین** سلطان سرخسین ملک تودل

بنکر

بنکر پی ملک و پادشاه **غری** چو کویم بدل از غنای حکایت
 دل از جوی زاری کند بی نهایت **معین** سودای غم چو از دشت کار دل شکسته
 پیش تلخ جانان باز دل شکسته **فرم** تا شود بخت در همه کاری
 دار و دار غم میل می باری **سجی** ز بهر چاره ز چون من کدایی جدا
 زان شکل زیادت و پای **کافی** همچو فاسان و دبا و صبا صبح و شام
 آستان روی کند بر خاک او در **بزم** **شید** چون از رخ و لغت زور و جد و خرم
 روزی و شبی دیده دل از پی هم **معین** برایش کمال من دیدم دعا
 هر سونان بروی و سیدم **میرم** ببالیدم و باد و توفیق شده ام
 کینج محنت از ان شمسار دل شده **شهاب** که تو گیری درین ره از پی بار کوش
 ای رفیق مانی زار **رنک** که ز عین و فاعا عشق عبادیده پای یار پای
 فاداد از دیده **بابر** ای ل بیمار خواجه بیاش در دوا زده شده به
 کو بیاش **عقاد** بر زبان این کشت و کور ای شیه ناجو که برای من
 واری زنی نام **کون** **سپید** که ترغیب کیش شب ای و سکر کویم بهر تون و عشا

میان آن که خوش کن نشو که باشد سوی سروی میل درویش سپید
 در قید چن زلف او تا از دل جان کنی زلف چسبای خود از هر سو نو و بگریز
 مغر حیف از تو که پیدا و بنیاط آری جانی کنی انکار و لی ار آری سبکی
 اچان که پاد آتس بر جان اول از آن چو سر بر خور داری **بجای** اعدا
 همه در قصد تو از عایت کین ناز استی مکی چو دارند آیین باد پست نین میثه
 کاخر عزمه کیم بانی از و کجی باعه منشی **علا** در چمن راه دروش
 خروفا با کر چه بود در بکوی مشه لیکن که جت جوی من در آن کو
 عند الفکر اولاج داری **عانی** باز تعاب از رخ چون در کشود چهره از آن
 زلف پانی نو و **صیر** وار در زلفه میکده آن مغس که با خود مدام می
 پنهان بر نجا و دوشینه زلفش وقت که کشایی با وجب با کر میکرو
بابا صادق
ایل نه هر پست بلا عاشق بلا جورا بر من خاص خبر داه چشم و دل را
 اوصد عشاق بخندت پیکانش هر دم جویند و سپیده بخت و غم
 دین خرقه که شعله شماریم اینجا کو یاد دل خار بان بود از پی **میر**

دی بر قدم سرو قد سپیدی کردیم که نشت از در کندی از شرم عرق چون
 زش آن کو میر بحث بر سر طرفی زیاده می شد که می **سپید** هست چون که ز حال من
 سوز و کد از میکده ناه خود را جابل آنرا چه باز این چو میرم چه بود از پانیدی
 او می در با پیش نعشم زهر سوخت چو صاحب دل ز بد نامی عیان یافت
 بران از کونمان نشان یافت **لغ** در دما با و ز نسیم از نایل عافیت
 آنکه در عشق بود و در آن غم عاقبت **امام** اکنون که ز وصل باقی کام ای دل
 بر خاک در یار سپارم ای **ای** که شرب از سبب دیده در کنارم تا شکر
 آیت و در یادم از سر سو که **امامی** زان شیر که در دل آن لبر با خاوه هر چه
 نماند خالش دید با خاوه **میرزا** و **میرزا** در کریش چشم با خوس طوفان
 نقش چون پر شده زهر بوی آن زانی که پایان نقش **میرزا** و **میرزا** که شست
 از بهر چه بود آن **لما** دارم آن از دانه و دروش در از آن بی اشتبا **جور**
 نبرل تا چرخ نماید ای مالک نه با هم چو خود را همت دم از حیرت از شش غم
مهم ز بقدر چه کی را بر باند از غم هست آن ز پسکی بقدر و بال از پی هم **دا**

گویند که باز ترک کن کشتیت تا در دلم افکند خدای زان کشتیت
چشم بره است انجمنش اندم که رسید یکبارگی آن سوار ویرش در دست
حاله بوقت نصرت یاری چو بر گشت از توای سرگشته دل جوان چه جای دوستی
باشد بگو و دیگر **پیت** بلای دوست آتش چشم و چشم در درش نماند فنوش برده لکها
و دل و صاف او خواند **ما** آنکه داشتی چو دانه پی خدر هر سو
نمان میان چو دانه **یکبار** باز ای ازین بنه برون کن غمی آخرین
کوشت دل باز یار آدمی **تس** سرگشته از چشم خو بار در دوش زان
امطار پیش آیدش پیش **تس** فروزیت ای طالب نام یار بران نام القاب
یاران هزار **شعب** کربری از قاشق لبوی آیدان دست زموی نمان
یا قید باشی نشان **جلال** تاریخ تو محض و چو آیتی شده کوشت دل بکار
کنج ملاوتی شده **تس** چون بقصدین دران کوا که او محشم صد دل نماند
کرد و دامن زهر کوشم **زید** ای دل از آسوده دلان هم من رفیر
آسوده دل از یادین **مرا** و چو پاسبانم که ای شیخ راست بر دانه

دادی یار است ریاست **باب** و دیند و دلم زان غم کشت تکباب و ز کوش
چشم شده و زینان **سرب** یار یار گرفت عاشقیت کنج طرب و
در پیراست **یک** که یار کرده ز شک ترکشاید هر کار که پست پیر
بگشاید خوش باشم لاکه خدا یک در پست هر گوشه نمان هزار
در یکشاید **بل** عاشق از دورا کشت ناخدا یار برده پی از لباس
یار مار **تس** طبع چون شود و در این تب سوزانم از هلو که دل نهان
چو آتش پند را میوزد از سر **تس** که گفت بن چو دید اسلم چه کز
دو دلت زخم سپاست مکر **ناصر** و بلای بود صوفی را ملال از عشق و
حالاتش **نداردان** و بال اکنون که میاید مقالاش **باب** اگر
گویند کین آه و سرشکم در غم جوان بود چون باو باران راست باش
ای وفاداران **عزیز** دل از زلف ساقی چون کنی جا زلف چرخ
چشم است باز **آیتی** نهان زاهد اما تو چون کوشه کیرم چو کوشه
دل کشت باغیرم **تس** که اکنون است شو قم ساخت کردن در

فراق او که چون احیای خاکم کرد بود این آشتیانی او **سیر** در وقت آنکه
 زمین جود بودی دارم **بخشده** در چشم کوه بارم از دیده که
 ریزم این کوه را شک بر دامن آن کریم دریا بارم **ملا** از یار و ملا
 بودم خاف شد دیده همان دل بان شد مایل **بخت** من کشته بر آن
 بود که زود **پند** بفغان ملاتش **ید** بدل **چن** با پ کوش کر تخی میگرد
 زاهد گفت و گو **باد** را نادیده چون **پرخام** سینه در **چن** جو که **کل** مهم
 نیم بسات **کر** کند طبعی خروشن **دست** **شونی** بگر خنده **میری** دل
 دین **لب** نوشین **دو** خیش **پیش** **دیش** **یک** که **شد** بر **قص**ش از **آهن**
 درویش **و** **د** روی چون نبود در **دست** نام این درویش بود **پیکار** روزی
 که ره جرتومی بودم **سر** بر **تدم** اهل وقایع بودم هر چند **تسلی**
 بجایی بود **در** **پسم** و **فا** صادق و **ماب** بودم **چاق** **ار** کش **بجرا**
 و غم اندر عالم چون **شعله** من **خسته** **آند** **نالم** **دیش** **ندید** **در** **دش** **ن**
 روی را **پیش** **پای** **رند** **سرخ** **لش** **سوده** **از** **پی** **م** **ش** **اند**

بی چون در احوال زنجیر زلفیت جا کرده دل حاصل شبها آن
 ای **لر** **ناید** **دین** **ساقی** **ار** **کش** **تلخ** **از** **لب** **یش** **اید** **خیز** **آن** **به** **لب** **او**
یش **اب** **الای** **سمیع** **ای** **شد** **هر** **کشته** **هر** **ت** **پیر** **چپته** **داد** **دل** **از** **آن**
 ماه و مهر **نور** **از** **ناوک** **او** **که** **فیس** **بخند** **جان** **از** **روزی** **شد** **جر** **مان** **بی** **سأ**
 تا در **دل** **از** **روی** **آن** **چکان** **یافت** **از** **ناوک** **خود** **که** **و** **حب** **ای** **چکان** **ایمن**
 نظر **ما** **کر** **داول** **از** **لطف** **آن** **یاد** **شد** **خرا** **از** **ان** **موشم** **عین** **از** **آقا** **دلی**
 در راه **غم** **آنکه** **بگفت** **م** **ش** **آمد** **صد** **ناوک** **کش** **بل** **ریش** **آمد** **در**
 وادی **بجرا** **عسم** **آن** **جان** **هر** **کوشه** **از** **ان** **قتل** **در** **دیش** **آید**
بها **کو** **یہ** **نفسانه** **مر** **که** **ش** **آمد** **کا** **خرا** **ز** **ش** **اگر** **کوی** **شاید**
 روزی **که** **هش** **راز** **وی** **باید** **گفت** **کو** **یم** **ولی** **از** **نست** **کوشی** **شاید**
شبح **اند** **هر** **گاه** **که** **آوی** **بل** **خپته** **کند** **بر** **ریش** **لم** **نقلی** **سج** **کند**
 اول **ز** **قحان** **ناله** **پرسی** **جان** **که** **کر** **تو** **کزی** **جراحت** **دل** **بهر** **شیش**
 پی **خزایی** **دلها** **میش** **یار** **آید** **چو** **دل** **خسب** **کند** **جا** **و** **کن** **آید**

ابن دل کم ای فغان با من فغانید من سوختم ز ماتم را می با نهایه
نور پیش از آتش و عشق و حالش دید دل جمله علامش
نور کرد چه شد از دل جدا عاشق بر کشته زده دامن خود یکشت از کید دل
قباد اخیش از عشقی که غایت کار کویداول صبح با او یار
مانی چون خوش را ازین دو منظریت دل نه این در چها پست
کمال کرده چشم طیب ترک دوا دیده اشکم چو اختران دانا
کیا با دشمن دوست اندرین خطه خاک من پند ز کینه کرده ام خرا
بلالی ای دل از خپتجوی ست مدار کافاب آید از فلک سنجار
ابوالحسن همت اگر ز کوه و در پر کند کنار دریا ولی که بود و بود با اعتبار
طاهر طالب وصل تو دور از بیم عشرت شکام بر مرده است بانو دل
ابوالموید نام او بر خلق چو ستاره زاهد کند زار نار ریای که پایان دارد
بابا خلق از پلا پس پیشی با جمله پو کوارد با با پلا پس فخر خود روی دارد
قاسم شود از زده هر شام و چو کاه دل پاکش چنانم دور از اناه

از غم

سهراب از غم و اندوه خلقی تا شود مکتوب شود کرد و لعلها سر بر ویرانه از پند
امامی شب تا شوند زرم را مطرب ندیم ناهید و ماه کشت بران حال غم
عزاد دل بر شش بدست زخم تر جایز آید که پست اند کرد
حیدر تازان فصدراستان می آید انیک ل از اصراف کبی می
سید کاین شک چو سیم و رخ چون ز غم نام اعلی بود از سیم و زرد و زرد
لا حیدر دل چون باز ل حال آند دید صبرش ابدی سرمدی کرد
علی بهر خیال روز و شب این ده خور دیده رخ آل عبار اسپر
طاهر چو سر خوش کشته ام از جام غم فغان بدان می کرده ام تکلیف یار
نسی و لاین چه روز پست که غم کام از آن دیده اشرف تو شب را
صوفی دمی کلنده از پی صید دل آید در صید روی خوش کشاید ز دل
سین سعی کن در درش دلا که مگر باشد آن در در سنه مگر
شعیر از غیش بل چو در پاک شود کویا که روی مران هر بنود
شانی نیست ممکن که رند میخانه پیش کرد و طریقی شیخانه

چرخ افزود مشک بر ورق غنچه ترش **ش** عالی زیاده شد بلبل **ش**
 شرف صد بار قرآن را بجزای شیخ شهلا **ش** خوانی اگر پیش کشی نمی آید **ش**
 پیش این غمزه که چه بار مجبورش کنی **ش** نازد یک خودش خواند و زغم کرد **ش**
 و انگاه ز روی نواری پسرخ **ش** بکشد دی آن لب پیر **ش**
افصل اندر خاک شین شد بر او **ش** در زمین پوشش آفتاب **ش**
جلال در گوی بان سرفراز **ش** در غنا قیامت **ش** لغزو که کامی **ش**
 آید بجای با شمشاد قدی **ش** کوست بلای **ش** وین **ش**
مسلا از پستی پستی چای **ش** است **ش** کامی تو بلند باشی **ش** و کامی **ش**
 در راه بلند قامتی **ش** که چو خاک **ش** شد پست **ش** ازین **ش** بلندی **ش** و پستی **ش**
مسلا مستی **ش** ازین **ش** بان **ش** زیاست **ش** واکه **ش** او باد **ش** خورده **ش** است **ش**
کاکا شد شکر عشق **ش** زاده **ش** از ماد **ش** اید **ش** زوی **ش** بخت **ش** ماد **ش**
 و در که ری **ش** پیش **ش** آن **ش** که زده **ش** خوانی **ش** تو **ش** ان **ش** یکه **ش** و در **ش** کرد **ش**
بدیع **ش** بدی **ش** پن **ش** که **ش** بجای **ش** یکان **ش** بدی **ش** آورده **ش** مکر **ش** زبان **ش**

شیخ **ش** می **ش** دو **ش** ناز **ش** که **ش** دور **ش** شب **ش** است **ش** باز **ش** این **ش** شب **ش** بانی **ش** کاند **ش** است **ش**
میر **ش** زایل **ش** اشک **ش** از چشم **ش** خونا **ش** بچسب **ش** بر رخ **ش** رزان **ش** شده **ش** آن **ش**
شیخ **ش** سب **ش** سلس **ش** بر ورق **ش** کل **ش** ز خط **ش** و حال **ش** چرخ **ش** زلفی **ش** کند **ش** بو **ش** شین **ش** خط **ش** و حال **ش**
بر **ش** ان **ش** چون **ش** غنچه **ش** درین **ش** باغم **ش** کمر **ش** مش **ش** بخود **ش** در **ش** دل **ش** کرم **ش** لب **ش** بدی **ش** کل **ش**
مهمی **ش** سجد **ش** میکر **ش** زیم **ش** از خیال **ش** آن **ش** کج **ش** لب **ش** و چو **ش** می **ش** نم **ش** رخ **ش** او **ش** پیش **ش** آن **ش** آید **ش**
عیان **ش** کشم **ش** بستر **ش** سحر **ش** در **ش** ان **ش** پداری **ش** کین **ش** رخ **ش** نکوست **ش** که **ش** بر **ش** رخ **ش** داری **ش**
 کما **ش** که **ش** چو **ش** رخ **ش** سب **ش** کی **ش** ارم **ش** ز **ش** بر **ش** وجه **ش** کوز **ش** غیب **ش** با **ش** شم **ش** عاری **ش**
کلمتی **ش** نیست **ش** کل **ش** بخش **ش** مکی **ش** از **ش** ان **ش** دارد **ش** بنوی **ش** و ز **ش** روی **ش** می **ش** با **ش** و در **ش** کار **ش**
کامی **ش** ان **ش** پوکش **ش** حوا **ش** است **ش** دید **ش** با **ش** خ **ش** کنون **ش** رخش **ش** است **ش**
ملا **ش** سید **ش** لعش **ش** نخواهد **ش** دل **ش** این **ش** رنگ **ش** بول **ش** در **ش** میل **ش** سپاس **ش** و است **ش** اعدا **ش**
ابدال **ش** که **ش** عیش **ش** بلای **ش** ل **ش** بود **ش** آخر **ش** از **ش** ان **ش** بلا **ش** دل **ش** اسوده **ش**
شیخ **ش** شغم **ش** می **ش** خورد **ش** بس **ش** که **ش** بچ **ش** غم **ش** ای **ش** زیر **ش** چرخ **ش** ز **ش** که **ش** شرم **ش** می **ش**
الوند **ش** و لا **ش** چون **ش** رختی **ش** از **ش** دیده **ش** که **ش** ناری **ش** در **ش** که **ش** کشم **ش** مکر **ش**

وحید از قد او که بود نخل امید شمران بشده یابد جاوید
 بابخی از آن شاد و عشق کلین غم بدرد وید انجامد سپای
 تا آنکه اعلش از کدایان دست کرد و پنهان کرد از باقا
 چین زمینان که چشم در دانه بود و سرخ خواهم ز درخش زین هر که است
 قاسم کدای راه کبیال جا به پرسی میان قوم شود سروری خدی
 شهابان قدم با جوشن نینک و پای پورست و پیا بان دریا
 سپید در عالم شهر آنکه بر آتش علم در پرده سراد جهان شد مخم
 بر در که او کشید اهل تجرید و امن لباس چنان در پی هم
 طبعی بر خاک در تو عاشقان درویش رخ بوده ز غم در پی هم بادل
 دوتی که جاز در دوشین بادل کم گیتی سپتامد خدیو کم که بود
 بدر شد پسرانم و گفت این چنین بادل و است بر لبش
 نور از جل اهل جهان شیمی بدخوی است که هم پنهان جا ملا با دلی او
 مظهر قصه درین راه دلا کو کین و زمره سپای طلب گن

شیر تگر خسته ز رانده نیما اندر پی غارتست و غافل از راه
 کوی که نه او خسته ز رانده بر بود خسته ز راه و شوش را
 امیر و آنکه با غنیمت می تو را و است میر و دخم شده سرودن را است
 شمشیر و دخم خدیو یک کل از وصل کلنجوش آخروون انداز مار خاد جان
 جلال بشان بچین ز کله جان یکد مثنی زان سپهر قدان کمر پالی سر
 بی یار چو دار چمن از آنکه بود پای کل و سر و لب جو سرط
 ابرام از آنکه تن خسته چو نالیت کرد و ز سوز که از چون خیالت کرد
 بر یک کل ماکه مست آشنایه سر کاه ولی دیده ملا لیت کرد
 عینی حد ملاست میکنم و عشق ستم از آنکه سر سو کرده ام معنی پشیمان
 جلال ز قهر چاه طبعیت بر او فاندان را و ج قهری بر تر است مایل
 امیر کار نه از روز بوفی رضاست بلکه مکرر شده از راه راست
 سیف میکند سیر عاشق درویش بفر جلد و فارغست از خویش
 شاه و کل شیندنی قد جانان دلم پرسی و درازان بالا چو دل غم باقیه پرسی

عاین عاشق تو کرده فنا خست یار در عدم آسود و نزاران سر از
 بدیع دل مارا که از حبس کین است پابند از پی ویدار توست
 مدح بر خاک تو خلقی افلا و هست از چشم تو کشید چش باد بر
 در میکده عشق تو سلطان کیا و بیاد و یک و پیکله آورده
 میکل تاراند پناه از پی سید این خن این کرده شکار پیغم از سر
 منظر سر روز بهن کام بر دوش این باشند بان اگر چه پیر این او
 فردا من مظلوم دل از دست شده خواهم که گیرم از سیاه این
 میران و لاشه این چشم کوهرشان پای تجی و منظرشان
 نصر ائیل در آسمان چو پیکر کور شکل جهان ندیده چهارم صا
 سید سنگام صبح از مهر و بر خورده این در کثرت شادی کرد از وجود در
 کاکا زاهد که است دعوی لاف طیارش پیش کاکرت کمر بشارش
 ناصر وقت عرض خیرین اعمال خازن حسن بنود و عهد
 نجی دل و چشم ز خواب شد بیدار بیکر دیده و دل سپدا

یار چون یاد میکردم حرفی ز تو غم دل از آن سینه میکردم گمرازی
 خضر چون هم ای چرخ در بحر انقباض و انقباض بود آن شمع بریزی ضا داریم
 امام چه کردی از پی اشیای بهر زوکر که کفر که شده خود کاملان اشیان
 سینه بکست است از تاج در دیشی عشق شکی دل در آن افکند پای کشته
 فیروز نمی پرسیم ز دور چرخ و اختر خود ازین دور میکویم کمر
 شکسته دل کرم شد از محراب جهان فکری در پند از آن میشه دارم سوری
 چن سکند که دی نزد تو خوروم بونا دانسته رقیب از آن کرم حال
 بابا تقی ای معلم بر او حرفت کاکن آساید تادراول و مملعتش نویسی زمینا
 اسل بازار شد از گوی تو هر گوشه بخا و لهما از پی تجارت ان بازار
 آتیمش ثمت بقدر جان پنا فی جولاک تاجری القدبان و او
 پیر شتابان ز حرص این لاشه کما پی روزی از هر طرفش شش
 چای از افرقت چمن قایش مست فوق چرخ پادشاهش
 این ائیل چه عذاب دیدی غایبی زانده چه عتاب دیدی غایبی

در این
 در این
 در این

در مسی که عقل و دین از دست آید انجام شراب دیدنی خوبی
 صوفی قدر غایت بیدار دل ندارد چون ضویر کشتید آن که
 شرح آنکه روز نشخوار می از ازل نظر رانده و چون باشد شب از شر
 مت

میتات افصح الشعر مولانا نطنام الدین شاه علی علیه الرحمہ

بسم الله الرحمن الرحيم

بکسم امیر

مهرم شب تار ماکه خواهد بود
خزانه زار ماکه خواهد بود
سروش وادشده باشد
مادشده یار ماکه خواهد بود

اوج

از یاری یاران اثری نیست
یاری که پسندیده بود شکست
آنکه نداشتند ز غیب رخبر
کونینده یار چه است نیست

ایکس

مایم کشیده از دو عالم دامن
بکزیه تر از حبس بهیم اندام
نهاد و شب روز پیاد و دشت
بر عارض مروه دل بی سامان

ایاز

از پیش نظر چه آن تب و زون
اندوه و مشرق و ز حد پروان

تینخت ز تاب و رمی غلغشت
پروان درون مجسمه کمر کونش

ایوب

زار کشت دل پوی باد بخت
یاد دل خویش نیانند زواجر
دل سر کس طلبد سپرو
قد و دلد از عالم دل من
می شود هر زلف عارضه فصیح
مینماید آن انور چو زلف کج تمام
کمر زلف و عشاق مشو در
دل منزل خود زلف تر خوشتر
از غم آن لبر نامهربان
امان میشود و ناشاد پدل نادان
عاشقانه که بان رخ نیست
رخش آن خیل رخ مروه است
کز زلفش رخ اودین
آبکی در دل آفت نماید همان
دل که در عشق بتا شیدا
این دید زلف و رخ یار از جا نشد
شد از طره در هم آن صنم
ایکس بیکار در هم دل ریش هم
ز پا افتاده اندای سر و قامت
آهت کیان بی سرو پامان ز مات
نداد آن صنم زلف و کمر
ایوب را چو دلهای او باشم دید و تاب

این

چون ز خمار کشتی ای
میرود از خویش و آفتاب

تاریخ آن آفتاب فروخته **باق** ماه رادل از پی بسم پخته
 نیارم در نظر سر و سنبو **بدر** چونیم قامت و دلدار در بر
 تیردلد و زیار چاره بود **باق** چون دل و پینه بازده بود
 در تاب آتش جوان **پیک** پیمت که سوز دل پار پیا
 کاش از تیر خود کند چاره **باق** که دل و پینه کشت میار
 بپوی آن نه بی مهر باید **بها** سلیخی کو مزار اهی ساید
 ز تاب روی تو ای آفتاب عالم **بها** بجای خویش نامه و پتار سوز
 هنگام سراق عشق بی آرام **برام** خواهد که رسد بصل آن ماه تمام
 نزدیک چه حاجت رفتن کدام **ا** آناه ز دور در دشت که مقام

قوی که ز سپح ملک بگریزند **بدر** در حلقه زلف و خال آلودند
 چون خال ز رخ چشم بگریزند **یک** در انگشت از غم سحر ریزند
پیه

پیش چشم آفتاب و ماه بود **باق** یا رخ پاکش بر جانب بود

پاینده

از خیل تیان تو می که شمع می کنند **دیکر** همه را خیل و سپهر می کنند
 کاهی که ز پرده بینمایان **رخساره** آفتاب و در می کنند
تاج بستم دل خویش ای بکر بازلف کج تو بار و دیکر
 دل سر پس بوی شاد کرد **حمید** دل شادی خود غمش
 دل سر کس خراب و بخت **حیات** دل خود و زوین را دست
 پرده از رخ آن نه تابان شود **حام** چن پی پایان پی پایان نمود
 و لبران کی بجان خ دل **حمید** آنکه از دور بود پی سر و پا بچیند
 نمود آن سپهر و بالا عارض **جلال** دل مجروح از پاشد چو میل
 هر دم آن دل را بعد از کشود **عیل** تادل از ان جبال ر بود
 چون بشد آن چمن را آخر قلم **حام** بی نه و چپا ر حال خود قلم

پایه فانی
 دلدار طلب کرد میان و لهما
 آخر دل دیده دل بی پروا

کند در دل زلف جز بوی لاله **چام** انگ را شکل که چشم باز کرد
 از غم ایام و جور روز کا **خان** خولیم این شد چو نیم رویار
 اشجار است روز شوب دیده **خلف** تاریخ ماه و زلف پوشیده
 دل بر پس از یار نیند جفا **خلف** دل بخود بخود ما و من
 بی رخ دلدار اگر خواهی کرد **خلف** در دلی پایان دل بخار کرد
 چرا ای دل درون در پرورد **فرم** خاشی چون سپهر کز آرد
 دل که از سودای لب رسد کرد **داد** سودی بنم از آن پوسته
 بس که در درو بر بایان دل بخود **روح** کار دل ناچار مار آله پی برد
 کل چو ساحر کشت کایا هم **شاه** رفته و گردیده شکل خواب
 پرده یار از رخ چو **شاه** و که رخسار ماهوش نمود

سر کشیدن تاجش باشد **شاه** ما من کرش کرش باشد
 و لم دید آن چهره دیکند **شاه** شازره پریشان بی پادشاه
 بنهاد چو بنود عذار آن به **شاه** بر ماه رخسار مهر دل بی پروا
 میدید و لم بگویش از **شاه** از جور نیر سپید ماه بهوز
 آتش اند کسی جویش کند **شاه** دل صورت خود نمود آلود

شاه
 عاشق که رجز خویش محو شد **شاه** افتاده بعد نخت و رنجور شد
 کردیده حیات بدل خسته **شاه** دشوار چو روی و از آن دور شد

شاه
 از بهر جفای عاشق **شاه** سنگام و سال داد و بخت
 زلف و رخ خود گشاده بود **شاه** روی نه خود تمام پوشید کرد

شاه

فلک شد با هزاران دیده هرگز نماند
 که آن رخسار مهوش می چون حوریه
 پی لب و خون خور و عاشق هم **شیرم**
 از دل غمزدن کند پست جام
 بر کمر در دل بردن آن را **شیرم**
 از سر شوخی لباس لبی پست
 نیت مانند رخت ماه سپهر **شیرم**
 پست شاق تو صند بهر
 بر فلک تار تو رخسار انداخته **شیرم**
 مهر از خود رفته و خود را در کون
 در میان سرو قدان زن **شیرم**
 افت پی بود پرورش
 مر زمان آتش جان تو ز زنده **شیرم**
 بر دل خود من آن رخسار
 آناه بود اینکه نایز ناگاه **شیرم**
 رخسار کنو بجاش سکو خوا
 کیمار که چهره اش نایز آناه **شیرم**
 و کیمیر توان متعلش کرد نا
 که دل بوش چو بر کش **شیرم**
 که چشم و در رخسار و کش
 خواست از خویش و در دل **شیرم**
 چشم کیماد تار فزایش

ز عاشق مجزول ای سپهر **شیرم**
 نیار و درای دشمن چون در
 در چین آه عاشقان بتر **شیرم**
 چون سبکشت بی رخ و لب
 منت در چشم عاشقان **شیرم**
 پی به عارض تو عالمی در
 مجنوبی و شیت ای **شیرم**
 زاهد که پان است پیل
 بنمود آن که میر تو قید **شیرم**
 نیت کرد دل پی مهر که چو شد
 در کلبستان خبی از قاصد **شیرم**
 ای چشم عاشق سرو بلند جان
 عادل
 تا در دل من عشق تو منزل کرد
 خبر فکر تو هر چه هست باطل کرد
 زلف سپید تو دین من **شیرم**
 چشم تو مرا پیدل پیدل کرده
 خوشحال شید عشق در **شیرم**
 چون مهر تو بر دبادل چاک
 کاش رجمی کنست پای **شیرم**
 که غم و در کشته پی پایان

این همه از محنت بجران پیای **فرخ** در درخ ما که پی پایان پیای فرخ
 بک که در حلقه زلفش لایک **علام** سر آن لف از آن لایک کرد
 که چمن کام جان دلتور **فرخ** رخ پوشیده از وفا نمود با
 خوش آمد که رخسار پرت **فرخ** رخ ماه مانند خود در پرت
 بگر عاشقان پی سپرد **فصیح** جاده در پیش آن منم چون
 عاش تر است ای هکل **شاه** نایاب چشم و شمع رخسار دل
 هر زمانی از برای لب **قرا** ماه من پوشد قنای دبری
 هرگاه که از مهر و وفا یاد **قلی** از عاشق پیاده کجای یاد
 آن لحظه که از جور و جفا یاد **قرا** دلدار من بشد یاد
قباد
 مجوری عاشقان است زلف ماه بباد و بار و

از ماه رخسار کسی که **قباد** نرودش به چرخ نامور باشد
 هرگاه که جلوه کر شود بر لب **قباد** مانند اوج فلک و به باشد
 نماند شو چشم من از **قباد** که باشد رخ ماه پیدا و پنهان
 پی رخت ای آفتاب و لغو **لالا** روز ما شب کشت شب و روز
 ماه رخسار دل جانم **میر** نود ماه رخسار پاد و پای نود
 بود بهتر ز هر عالم **میر** برین طرف رخساره نامی حدیث
 تا بود چشم خلق بر رویش **میر** بیناید رخ و دوا بر رویش
 می خور بروی سپهر با از **میر** چون اگر کشت جانب محراب
 ز چمن جبال آنچه غریب **میر** بر کبریا در چهره اش نمود
 چون که و آن ماه پیا **میر** معر نمود از رخ خود در آفتاب
 چو آناه نمود رخ از **میر** چهره چار و منساید و آفتاب

چند چشم مرمت زیبا **حب** بر حال من بی سربازی پایی
 خواب ز چشم آن نوری **میرفخ** میرفت ز بجز دیده سرسوی
 بر که در دل نه بود ز در دوری **راجی** بر دل میکن من جمی نمونده ام
 شب روز خون از دل چشم تر شد **نظام** چو ماه رخ وزلف او زلف
 خوش آن وقت که بخت پیدا که **نور** به سپیم در خواب مانند آینه
 ایستان بوز دل تا توان **فویان** و غیبت از تو بر دل زارم از چشم

تا از دل و جان بر آورد و **دل** پوشید و زلف باز نمود

روی از جانب اغیار خدا **سوف** بر رخ سپاده نهان ز چو دان با

ز آفتاب رخسار من نبود **هود** چرا چهره میر زلف خوش نبود

آن گل که شکفته غنچ از خنده **شاه** در باغ گل و شکوفه شمرنده

بیل بغض از گل منی روی گلش **دلهای** شکوفه بود مانند

داده پس لبدان کل **سپ** دید بچه در دپی در مان دل

دلاز بس که ایرستان روی **میان** ماه و شان جای خوشی محی

پیش باقی خوشی از افسانه **سلاو** شب دگر کون دیدم اندر شب

چون لال عید که پیدا که **سیر** نیم ابرو سیمو آناه می پوشید

دل بی رخ او شکر ماه **سیر** چون جلب ماه پار هادی

تو شامی خوابان دیگر **هاتم** دل مو شان مایل روی هست

کی زیان مندی کسی **یوسف** سود پی پامان دل در در پی ایمان

ز طوطی در حکم جان ربا **یک** چو پیش لب شیرین شاید

شب روز چشم بود **نپس** ز بس شکل او مست مانند

دل بست به خیال رخ آن لبر چرخ **سرفراز** هر گوشه ز سر به چرخ کمر

شوخی که ز خمیره عالمی آید **معین** در دل ز خمه بال مهر نریز

خوش آنکه ز مهر اندکی بنماید خوشتر که دور خار ده کشاید

بر عارض طر مشکین **معین** باشد دل عشاق کرمش آرد

پیکاره دلم گشت بدش **عالم** آنکه چو سیر زلف خود افروخت

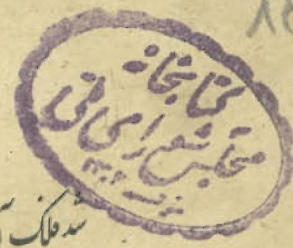
یکدل ز دام طره آن دلبر بارت **عالم** تا بر غداره دوسر زلف خود

چون شود غور شید روی **سهراب** آنکه دل از گمان پند مرا

شد فصل می رسد یام بهار **عالم** بشخت گل و نغمه گشت نزار

هر کس بتاشی گلستان نثار افکند دل زار همان بر رخ نثار

دلم زار **عالم** است فی شهوره محرم الحرام پند



بهم فکری نه

شد فلک آینه و عکس و دست پای
روی نهان کن که غیب ز نهان سر

چون من بخت دیدم نه هر آن ماه
و من نه محرم کوه دل گشته میسوزد از حسد جفا

من آقا دوستی با هم دم

دیدم ز نام بجز عکاش
آمد از دل کعبه بخت

لعل بهایم روانی

کر دیده دو دریا شود از سر
باز آید و مندل این بار

بهم بگر

بار بار در نامه حسرتی از کار دم
غیر شیت نام کم دید آن جواهرم

اهم

بخیل است اگر در جهان حساب
که یکی کند نفی و چو حساب

اهم

در بر مجرای یک ششم زوی
دیدم عریض عرض که ما دید

جیب

غم دل چو از جودت کشود
میرزا ششم به نام و نامی شود

از نظ چشمی رخ او پدید
قطره اشک بر دامن

مجلس ششم در تاریخ ۱۳۰۲
در روز پنجشنبه

مجلس هفتم در تاریخ ۱۳۰۲
در روز شنبه

مجلس هشتم در تاریخ ۱۳۰۲
در روز یکشنبه

۳
مجلس نهم در تاریخ ۱۳۰۲
در روز دوشنبه
مجلس دهم در تاریخ ۱۳۰۲
در روز سه شنبه

مجلس یازدهم